

نشانی برای دریافت و انتشار

ایمیل های شما

Info_sabz1388@yahoo.de

تیراز این شماره: ۴۲۵۰۰۰



۲۰ مرداد ۱۳۸۸

سرکوب قیام، به معنای

پیروزی قدرت نیست

صفحه: ۱۰



گریه نکن نازی

صاحب ثروت افسانه ای پیدا شد

اسماعیل صفاری نسب ، دوست نزدیک احمدی نژاد

و از اعضای کمیته کودتای ۲۲ خرداد است

نامه تکان دهنده کروی به هاشمی رفسنجانی :

تجاوز جنسی به دختران و پسران

در زندان ها

بازداشتگاههای مخفی سپاه

حجاب چگونه اجباری شد

دلیل افزایش نشاط جنسی در میان

ایرانیان

صفحات: ۸-۲



تجلیل از بهمن فرمان آراء

۶	در شش قاره جهان اتحاد برای ایران جمشید طاهری پور
۹	حجاب چگونه اجباری شد میترا شجاعی
۶	جامعه مدنی در ایران عطا هودشتیان
۷	جنبش سبز تبلور عینی تغییر اجتماعی ایران مرتضی اصلاحچی
۸	جنبش علیه دروغ سیستماتیک مهدی خلجی
۸	دلیل افزایش نشاط جنسی در میان ایرانیان سیامند



به گزارش خبرگزاری فرانسه
از پاریس، پسر کارمند محلی
سفارت فرانسه در تهران که
روز شنبه در دادگاه انقلاب
تهران محاکمه شد، گفت:
مادرش را وادار به اعترافات
اجباری کرده اند

صفحه: ۴

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز یقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:

شهلا بهار دوست

جنبش سبز

انقلاب آگاهی ، انقلاب لبخند
سیزده دلیل برای امیدواری

۱۰ حادثه ای که جهان را تکان داد

صفحه: ۱۲

هنر سبز

پیشنهاد مدنی توسط چندین
ایمیل

صفحه: ۱۰

راههای سبز

گزارش فعالین حقوق بشر
و دموکراسی در ایران از
شکنجه و تجاوز در اردوگاه مرگ
کهریزک

صفحات: ۵-۲

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"



ابتدا از بانک مرکزی مجوز دریافت شود و برای این کار بانک مرکزی نیز اندازه و حدودی را مشخص می کند. تا به حال من در عمرم در گمرک ندیدم که یک تن طلا صادر شود، چه برسد به این میزانی که اعلام شده بود. مگر اینکه اینچنین چیزی در سطح بین الملل باشد یا اینکه رئیس جمهوری دستور آن را بدهد که آن هم تشکیلات خود را دارد." البته حجم اقتصاد زیر زمینی ایران حدود ۴۵ درصد است و بنابراین خروج چنین سرمایه ای از کشور چندان بعید نیست.

زمینه پولشویی قانونی ترکیه یا قانون چمدان

یکی از دلایلی که انگیزه انتقال سرمایه عظیم ۵/۱۸ میلیارد دلاری را باعث شده قانونی است که به راحتی امکان پولشویی را از طریق ترکیه فراهم می کند. به گزارش کانال D ترکیه، دولت این کشور برای کاهش آثار منفی بحران اقتصادی جهان بر اقتصاد ترکیه قوانین و مقررات جدیدی جهت جذب سرمایه های خارجی وضع کرده است. این مقررات که از آن تحت عنوان «قانون چمدان» یاد می شود، ورود هر مقدار سرمایه از هر کشور و به هر شکل را به ترکیه مجاز می شمارد.

وضع چنین قانونی باعث شد تا رجب طیب اردوغان نخست وزیر ترکیه که پس از جنگ ۲۲ روزه غزه در اجلاس داووس شجاعانه اسرانیل را شدیداً مورد انتقاد قرار داد در سخنرانی های اخیر خود انتقال مقادیر کلان سرمایه به این کشور را نشانه موفقیت دولت خود در جذب سرمایه های خارجی با وجود بحران مالی و رکود اقتصاد جهان دانسته است.

فیلم خبر:

<http://www.youtube.com/watch?v=vDjabQigMGE&feature=related>

متن خبر در رسانه های ترک:

<http://www.kanaldhaber.com.tr/HaberDetay.aspx?berid=48131&catid=36>

نامه تکان دهنده کروی به هاشمی رفسنجانی:

تجاوز جنسی به دختران و پسران در زندان ها



فاجعه ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ روحانیت شیخ را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین می کند که روی بسیاری از حکومت های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد.

مهدی کروی از هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان خواست با تشکیل یک هیات به برخی شایعات و نحوه برخورد با بازداشت شدگان رسیدگی شود.

حسین کروی فرزند او در این باره گفت: پدرم این نامه را حدود ۱۰ روز پیش خطاب به آقای هاشمی نگاشت و آن را برای ایشان به طور خصوصی ارسال کرد. ایشان تأکید داشت آقای هاشمی حتماً به این نامه پاسخ دهد و اقدام لازم را انجام دهد. متأسفانه آقای هاشمی پاسخی به نامه ایشان نداد. پدرم تأکید کرده بود اگر تا ۱۰ روز پاسخی به نامه داده یا اقدامی صورت نگیرد، نامه را منتشر می کند. حسین کروی درباره مسائل مطرح شده در نامه، گفت: اساسنامه، بر نگرانی آقای کروی استوار است. ایشان نگران آنچه گروه های بیگانه و غربی درباره نحوه رفتار با بازداشت شدگان بیان می کنند، هست. این روزها بسیاری از افرادی که آزاد شده اند، به دیدار پدرم آمده و ماجرای رفتاری را که ضابطان و مأموران با آنها داشتند، برای وی بیان کرده اند. آنها آنچه را دیده و شنیده به دقت گفته اند. طبیعتاً نحوه رفتار برخی از ضابطان با بازداشت شدگان خصوصاً زنان و دختران، در شان جمهوری اسلامی و هیچ نظام دیگری نیست.

وی تأکید کرد: "آنچه در نامه آمده، نعتها دغدغه و نگرانی آقای کروی است، بلکه من فکر می کنم هر کس که این شایعات را خصوصاً درباره وضعیت زنان و اتفاقاتی که درباره آنها در حال انجام است، می شنود، نگران می شود و علاقه مند است، این لکه ننگ را اگر وجود دارد پاک کند. البته ما امیدوار هستیم تمام این خبرها و شایعات تکنبد شود."

گ متن کامل نامه مهدی کروی به هاشمی رفسنجانی به این شرح است:

اختصاصی روزنامه سبز

صاحب ثروت افسانه ای پیدا شد

اسماعیل صفاری نسب صاحب ۵/۱۸ میلیارد دلاری که در ترکیه کشف شد، یکی از ۱۰ ثروتمند دنیا، دوست نزدیک احمدی نژاد و از اعضای کمیته کودتای ۲۲ خرداد است.

سردار میلیاردر را حتماً بیاد دارید: سردار صادق محصولی وزیر فعلی کشور، صاحب بازداشتگاه اختصاصی منفی ۴. اما او را باید فراموش کنید. سردار دیگری از راه رسیده که ثروت محصولی پیش او به پشه ای می ماند در کنار کوه البرز. این سردار جدید که فقط یک قلم از ثروتش ۵/۱۸ که در ترکیه لو رفت، کیست؟ برای یافتن جواب باید کمی به عقب برگشت.

در سال ۱۳۸۲ طرحی در خصوص فروش نفت قاچاق و دریافت پول سیاه خارج از سیستم بانکی بوسیله رهبر جمهوری اسلامی تأیید شد.

باتصویب این طرح، روالی که از سالها قبل در محورهای مختلفی جریان داشت در ستاد ویژه ای بنام "وجه بیته" متمرکز شد. این ستاد مانند پروژه "طرحهای برون مرزی" به سپاه قدس به فرماندهی سلیمانی واگذار شد.

باین ترتیب کل "مخازن خروجی قاچاق نفت" هم مانند ترانزیت مواد مخدر هم به اروپا در اختیار سپاه قدس قرار گرفت.

در سال ۱۳۸۳ سردار میلیاردر صادق محصولی به بخش مدیریت این تشکیلات راه یافت. دلیل اصلی این امر آشنائی ایشان به زبان آذری و موفقیت در مدیریت مالی و شرکت های تحت امرش بود، مرکز اصلی این طرح در تبریز پایه ریزی شده بود و صادق محصولی از عمده افرادی بود که توانسته بود به زیر زمین این تشکیلات راه یابد.

سقوط هلی کوپتر سپاه پاسداران در مرز ایران و ترکیه و کشته شدن اکثر فرماندهان سپاه شروع کرد و حذف رقیبان بود. "تیم کودتا" از همین جا تشکیل شد. احمدی نژاد هم که از اعضای "حلقه ارومیه" بود از طریق محصولی به تیم پیوست. نفر بعدی اسماعیل صفاریان نسب از دوستان مشترک محمود احمدی نژاد و صادق محصولی بود. او که در این زمان هنوز عضو رسمی سپاه پاسداران بود، با به عرصه تجارت - سیاست گذاشت و همزمان با سفر به بیروت و دمشق و همکاری با سردار ملا عباسی فرمانده سابق سپاه در لبنان پایه های پولشویی در لبنان را به مرحله عملیاتی در آورد.

در این مسیر و تحت عنوان فعالیت بازرگانی به مدیریت اسماعیل صفاریان نسب در ۵ سال گذشته میلیاردها دلار ارز قاچاق به بیروت انتقال داده شده است. عملیات با هماهنگی با فردی بنام مستعار "میمت" در سازمان اطلاعات ترکیه و با پرداخت رسمی پور سانتاز به این سازمان انجام شده است.

تخمین زده می شود در سالهای ۱۳۸۴ الی ۱۳۸۸ دستکم ۴۹۰ میلیارد دلار از مسیر ترکیه ترانزیت شده که حداقل ۶۰ درصد آن یعنی ۳۰۰ میلیارد دلار آن به جیب سرداران کودتا و بیت رهبری سرازیر شده است.

هنوز معلوم نیست چرا سازمان امنیت ترکیه تصمیم گرفت همکاری چند ساله خود را قطع کند و دو محموله اخراج را در اختیار دولت بگذارد. برخی منابع معتقدند عملیات از آغاز با هماهنگی موساد انجام می شده است.

اسماعیل صفاریان نسب کیست؟

از اسماعیل صفاریان نسب هیچ عکسی در دست نیست. این اطلاعات تاکنون در باره او در سایت های اینترنتی منتشر شده است.

"صفاریان نسب از افرادی بوده که دوست داشته ثروت خود از روش های غیر معمول و به صورت کانتینری منتقل کند اما از شواهد پیداست که وی بخشی یا تمام ثروت خود را به میزان ۵/۱۸ میلیارد دلار شامل ۵/۷ میلیارد دلار وجه نقد و یک تریلی حامل ۲۰ تن شمش طلا به بهانه سرمایه گذاری در ترکیه از ایران خارج کرده است. (سئول اوزل) وکیل ترک این بازرگان ایرانی در گفت و گو با شبکه تلویزیونی «D» ترکیه تأکید کرده: صفاریان نسب این مقدار پول و طلا را از طرق قانونی به ترکیه منتقل کرده و هفتم اکتبر ۲۰۰۸ تحویل گمرک آنکارا داده است. به گفته وی کانتینر مربوطه حاوی ۵/۷ میلیارد دلار پول و ۱۱ میلیارد دلار شمش طلا بوده است. اوزل افزود: «صفاریان نسب در آینده نزدیک برای گفت و گو با مقام های ترک به آنکارا سفر خواهد کرد».

چنانچه ادعای وکیل صفاریان نسب درست بوده باشد موکل وی بدون احتساب دیگر ثروت های منقول و غیر منقول خود از ثروتمندان جهان است و به تعبیر دیگر برای اولین بار یک ایرانی در جمع ۱۰ ثروت مند جهان جای گرفته است.

البته تفاوت وی با دیگر ثروت مندان جهان آن است که منبع پول وی معلوم و مشخص نیست و اینکه این میزان پول از طریق چه نوع تجارتی به دست آمده یا خلق شده است. علت این که وی در لیست ثروت مندرتین افراد جهان در سال ۲۰۰۹ از قلم افتاده احتمالاً به همین خاطر بوده که حتی گردش حساب های وی در بانکها نیز مشخص نبوده است همچنین وی هیچ نوع سرمایه گذاری رسمی و شفافی نیز در دیگر کشورها نداشته تا مشخص شود ثروت وی آن سوی مرزها چقدر و از چه راهی است. احتمال می ورد وی چندان تمایلی به استفاده از بانک ها برای انتقال پول هایش نداشته است.

گمرک ها تکذیب کردند

در حالی که مقامات ارشد دولتی ایران در خصوص خروج ۵/۱۸ میلیارد دلار هیچ واکنشی نشان نداده

وزارت اطلاعات بعد از اشغال توسط همفکران احمدی نژاد چنین امری را بی اساس دانسته است؛

اما از سخنان وکیل صفاریان نسب به نظر می رسد چنین سرمایه ای قطعاً از ایران خارج شده است. سایت تابناک نوشت: این محموله حیرت آور که قطعاً از مرز بازرگان و همچنین گمرک این نقطه مرزی گذر کرده، این پرسش را پدید آورده است که چگونه چنین محموله باارزشی، با این همه تدابیر حفاظتی گمرک و مرزبانی، موفق به خروج از ایران شده است.

در همین حال پر هام معاون امور بین الملل گمرک ایران گفت: "برای خروج طلا از کشور باید



حضور محترم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری

با سلام و احترام
بعد از برگزاری انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری، حوادث تلخی به وجود آمد که به طور مفصل در خصوص آن، هم از سوی جنابعالی، هم از سوی افراد، گروه‌ها و رسانه‌های مختلف به آن پرداخته شد.

از دستگیری‌های بی‌حساب و کتاب، از ضرب و شتم و وارد کردن جراحت تا شهادت فرزندان این کشور، از حمله به خانه‌های مردم تا فاجعه خونین کوی دانشگاه و برخوردهای خشن و وحشت‌انگیز حتی با خانم‌ها در سطح خیابان‌های شهر - که تاکنون سابقه نداشته است- رخ داد که بسیار قابل تأمل و پیگیری است. آنچه در این میان مطرح است در خصوص برخی از رفتارهای شناخت‌آمیز است که اگر به طور متواتر از افراد مختلف که در روزهای اخیر آزاد

شده‌اند، نشنیده بودم، باورشان حداقل برای من و شما که در طول قریب به نیم قرن سردی و گرمی روزگار را چشیده‌ایم سخت بود.

از برخوردهای خشن و بی‌محابا، بر سر مردم باتوم را خرد کردن، آنچنان که بعد از گذشت قریب به 40 روز همچنان اوضاعشان غیرعادی است و عوارض آن روی بدنشان قابل مشاهده است. فتاکی و ابن‌راز شندام و فحاشی رکیک به افراد و نثار نواهای بازداشت‌شدگان و مردمی که برای نماز جمعه آمده بودند صورت گرفت. رفتارهایی که در فرهنگ دینی و اسلامی هیچ یک از گروه‌های جایی ندارد و نشان‌دهنده آن است که افرادی برای این کار استخدام شده‌اند که حتی با اصول بدیهی اسلام آشنایی ندارند و البته شایعاتی نیز مطرح شده که فعلا به آن نمی‌پردازم. احتمالا همانطور که مطلع هستید در این خصوص چندین پایش نام‌های خطاب به ریاست محترم قوه قضائیه ارسال کردم و جمعه هفته جاری همین نکات را به وزیر معزول اطلاعات یادآور شدم که روز شنبه در مطبوعات منتشر شد.

اما موضوعی را شنیده‌ام که هنوز از آن بر خود می‌لرزم. در دو روز اخیر که این خبر را شنیده‌ام خواب از سرم ربوده شده است. حدود ساعت دو که خود را برای خواب آماده می‌کردم. به بسترم رفتم ولی خدا شاهد است که بدون زردی مبالغه، خوابم نبرد، تا ساعت 4 بامداد که مجددا بلند شدم کمی قرآن خواندم، دوش گرفتم تا آب کمی آرام کند، حتی نماز صبح را نیز خواندم و تا نزدیکی‌های طلوع آفتاب خوابم نبرد.

افرادی این مطلب را به من گفته‌اند که دارای پست‌های حساس در این کشور بوده‌اند. نیروهای نام و نشان داری که تعدادی از آنها نیز از رزمندگان دفاع مقدس بوده‌اند. این افراد اظهار داشته‌اند، اتفاقی در زندان‌ها رخ داده است که چنانچه حتی اگر یک مورد نیز صدق داشته باشد، فاجعه‌ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ درخشان و سپید روحانیت تشیع را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین می‌کند که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد. گمان نمی‌کنم زندانیان دوران 15 ساله مبارزات قبل از انقلاب که از افراد توده گرفته تا گروه‌های مسلح مبارز تقاطعی تا اعضای نهضت آزادی و موفقه و حزب ملل اسلامی که در زندان با هم زندگی کرده‌اند، دیده یا شنیده باشند.

اینجانب این مطالب را برای شما می‌نویسم و مصرانه می‌خواهم روی این قضیه اقدام و به صورتی که صلاح می‌دانید با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مطرح فرمایید و با جدیت پیگیری شود تا روشن گردد اگر چنین اتفاقی نیتاده که ان‌شاءالله به من نیست و بعید می‌دانم باشد، اعلام شود، چرا که در همین جامعه امروز و توسط خود بچه‌های بازداشتی در رسانه‌ها و سایت‌ها در حال مطرح شدن است و معلوم نیست ایندنگ چه قضایاتی با شاخ و برگ دادن آن خواهند کرد. همچنان که جمهوری اسلامی و روحانیت مظلوم نیز مسوول آن شناخته خواهند شد. اگر هم خدای ناکرده رخ داده باشد، سریع با عوامل آن در هر جایگاهی برخورد و اعلام شود تا بر شرایط فعلی که بازار شایعات داغ است، فرصت به فرصت‌طلبان داده نشود، همچنان که لازم است ترتیبی اتخاذ گردد تا این اقدام از سوی هیاتی عالی‌رتبه صورت گیرد تا افراد مورد بحث جرات بیان حقایق را داشته باشند چرا که شنیده‌ام تهدید شده‌اند که اگر مطلبی در این خصوص بیان نمایند، نابود خواهند شد.

جناب آقای هاشمی
اینجانب به خاطر اسلام و در رأس آن امام راحل و این همه فداکاری‌ها و شهادت‌ها و به قصد قربت الی الله، به‌رغم آنکه در شان من نیز نمی‌باشد و به‌رغم همه مشغله‌ها و گرفتاری‌ها و به‌رغم آنکه می‌دانم به حیثیت اینجانب لطمه خواهد خورد، آمادهم مسوولیت تحقیق و بررسی جهت تعیین صحت و سقم این حوادث و اخبار رسیده را بر عهده گیرم و تعهد شرعی می‌نمایم بدون حب و بغض و با رعایت کمال انصاف به بررسی و ارائه گزارش بپردازم.

اما موضوع مطرح شده از این قرار است:
عده‌ای از افراد بازداشت‌شده مطرح نموده‌اند که برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحت و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است. از سوی دیگر افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کنج خانه‌های خود خزیده‌اند.
با توجه به اهمیت مسأله انتظار است این اقدام توسط هیاتی بی‌غرض و شفاف از طرف رئیس مجلس خبرگان رهبری مورد بررسی و پیگیری تا حصول نتیجه قرار گیرد. تا درسی برای آیندگان شود و فرصت به ارادل و اوباشی از این دست ندهد تا ابروی نظام و امام و جمهوری‌اسلامی را بر باد ندهند و خدمات هزار ساله روحانیت را مخدوش نمایند. به عنوان آخرین مطلب نیز یادآور می‌شوم از این نامه دو نسخه تهیه گردیده که یکی مهر و موم شده برای جنابعالی ارسال و دیگری نزد بنده قرار دارد.

بازداشتگاه‌های مخفی سپاه

بازداشتگاه کهریزک بسته شد. اما بازداشتگاه‌های مخوف سپاه باز است. زندانیان در این زندان‌ها ی مخوف شکنجه می‌شوند، مورد تجاوز قرار می‌گیرند و وادار به "اعتراف" می‌شوند.

بازداشتگاه مخوف 59 سپاه

این بازداشتگاه در زیر زمین‌های پادگان عشرت آباد واقع شده است. این بازداشتگاه آنقدر مخوف و فاقد امکانات و قرنطینه شده است که فقط افراد شاغل و دارای اختیارات و مدارج عالی‌رتبه در امور آن دخالت کرده و اجازه بازدید از آنجا را دارند. در موردی خاص حتی رئیس دادگستری کل استان تهران "علیزاده" در سال 84 آنرا در لیست بازداشتگاه‌های امنیتی فوق سری قرار داد که حتی به خود او اجازه بازدید از این بازداشتگاه را نداده بودند.

این بازداشتگاه تحت اختیار حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران اداره می‌شود و تمام جرائم خاص رخ دادن از جمله اتهامات امنیتی و جاسوسی واقع شده در سپاه پاسداران در آن رسیدگی و تکمیل پرونده می‌شود.

امکانات ملاقات به صورت تعریف شده و آئین نامه ای برای متهمین بازداشتی وجود ندارد. تمام سئوهای متهمین انفرادی است و چند اتاق عمومی زیر 10 نفر نیز در این بازداشتگاه

وجود دارد. در آنجا از بهداشت و غذا و نور کافی و مطلوب خبری نیست. از امتیاز تماس تلفنی نیز خبری نیست، مگر در حضور بازجو و کارشناس پرونده و با اجازه آنها. این بازداشتگاه به مانند سایر بازداشتگاه‌های امنیتی با سیستم تعریف شده خود با متهمین برخورد می‌کند که برخورد شدید و خشن و عدم مراعات حقوق انسانی و نگه داشتن در بی خبری مطلق یکی از کوچکترین انواع برخورد هاست. در این مجموعه که البته با امکانات ویژه ای که در بخش بازجویی و شکنجه و انفرادیهای خاص دارد گنجایش حدود 300 نفر را داراست.

می‌توان گفت بازداشتگاه 59 سپاه یکی از سری ترین و مهمترین بازداشتگاه‌های جرائم امنیتی و جاسوسی سرتاسر کشور است که حتی در مواردی بازداشتی‌های آن تا مدت‌ها بدون کوچکترین اطلاعی در آن نگهداری و شکنجه و بازجویی و یا حتی معذوم می‌شوند که همه این اعمال تحت نظارت مستقیم نهاد اطلاعات سپاه پاسداران ساماندهی و انجام می‌شود. در این بازداشتگاه نیز اعلام آمار رسمی افراد و اسامی آنان مرسوم نیست و همه چیز و همه کس از متهم تا مأمور بازداشتگاه با شماره گذاری فراخوانده می‌شوند و همه جا و همه لحظه متهم با چشم بند تردد می‌کند و مطلقا تا زمان آزادی و یا انتقال کسی را نمی‌بیند و کسی هم جز بازجو و بازرسین بازداشتگاه به سراغش نمی‌آیند.

بازداشتگاه نبوت

بازداشتگاه نبوت واقع در خیابان سهروردی می‌باشد و اداره آن مشترکا در اختیار وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران است که بر خلاف اکثر بازداشتگاه‌های امنیتی که در زیر زمین‌ها واقع شده اند این بازداشتگاه با دارا بودن راه ارتباطی مستقل و بدون مزاحمت در بالای یک مجتمع تجاری و به حالت استتار شده ای قرار دارد که حالت یک خانه امن و بازداشتگاه فوق سری را دارد که دارای گنجایش بسیار کمی می‌باشد و بازداشتی‌های خاص به آنجا منتقل می‌شوند که بنا به شرایط جانش نیست به مکانهای معلوم و شناخته شده منتقل شوند.

می‌توان گفت علی‌رغم نظارت وزارت اطلاعات بر این بازداشتگاه ولی عمومیت نیروهای عملیاتی و اجرایی و بازجویی را نیروهای حفاظت و اطلاعات سپاه پاسداران انجام میدهند.

البته از این مکان به عنوان بازداشتگاه و مکان امن موقت برای برخی بازجویی‌ها و بازداشت‌ها و با نفقه کور در بین بازداشتگاه از نظر رخنه و نشت اطلاعاتی محسوب می‌شود کل چنین مجموعه کوچکی از چند انفرادی و یک اتاق بازجویی تجاوز نمی‌کند و افرادی در حد انگشت شمار در آن نگهداری می‌شوند که پس از تحقیقات و بازجویی‌های محرمانه به مراکز امن اصلی در بازداشتگاه‌های بزرگتر منتقل می‌شوند. در این مکان از ثبت راپاته‌ای و نقل و انتقال اطلاعات در مورد شخص بازداشتی و ملاقات و یا ارجاع به مرجع قضایی خبری نیست و اکثر متهمین آنرا متهمین جرائم امنیتی و سیاسی سپاه پاسداران تشکیل می‌دهند.

عشرت آباد

این بازداشتگاه نیز در داخل قرارگاه مبارزه با مواد مخدر عشرت آباد واقع شده که گنجایش آن چیزی حدود 250 الی 350 نفر است. دارای 3 سالن می‌باشد که در هر سالن 15 ع انفرادی به ابعاد 2-5/1 متر وجود دارد که در هر انفرادی به زور 5 نفر نگهداری می‌شوند. متهمین بازداشتی ریز و درشت مرتبط با مواد مخدر سرتاسر تهران را به این بازداشتگاه منتقل می‌کنند. در قسمت درب ورودی تمام وسایل افراد را تحویل و در کیسه‌های انفرادی برزنتی قرار می‌دهند. متهمین برای اینکه بتوانند پول خرج کنند اجازه بردن تمام پول خود را به بازداشتگاه دارند.

میانگین مدت اقامت افراد تا زمان انتقال به دادگاه و یا زندان 3 الی 7 روز است البته در موارد خاصی متهمین جرم سنگین و قدرتمند را برای شناسایی رابطینشان و تحت شکنجه و بازجویی قرار دادن ماهها نیز می‌توانند نگه دارند. بازداشتگاه و تشکیلات عشرت آباد زیر نظر اداره مبارزه با مواد مخدر نیروی انتظامی است که یکی از مشهورترین مکانها برای بازجوییهای فنی از متهمین مواد مخدر است. شدت عمل و ضرب و شتم در مورد اینگونه متهمین که با مواد مخدر سر و کار دارند در اکثر نهادهای انتظامی بسیار ضعیف و به ندرت است و اکثرا با آنها برخورد فیزیکی خاص و بسیار شدیدی مثل اداره آگاهی و اطلاعات انجام نمی‌شود ولی بازداشتگاه مرکزی مواد مخدر عشرت آباد تنها جاییست که تا مرحله شکستن دست و پا و فک و دنده‌های متهمین پیش می‌روند و مجاز به بهره‌مندی از اجازه همه نوع شکنجه تا سر حد مرگ، در مورد متهمین مواد مخدری است. از بهداشت و ملحفه و غذا برای بازداشتیها خبری نیست مگر پس‌مانده‌ها و ضایعات غذای سربازان و کارکنان اداره مبارزه با مواد مخدر که به صورت فله‌ای پخش و توزیع می‌شود.



راههای سبز



کفایتی کمی کمتر از زندان در آن در نظر گرفته شده و تا حدودی با نظر موافق کارشناسان و بازجوها متهمین می توانند با نظارت کامل از تلفن و ملاقات بهر همدان باشند و گویا تعدادی از متهمین قتلهای زنجره ای که احتمال سوء قصد به جانشان را در سایر زندانها و بازداشتگاههای می دادند بی سرو صدا در این بازداشتگاه نگهداری می شوند. گنجایش این مجموعه کمتر از 150 نفر است که البته به مانند تمام بازداشتگاههای خاص که در حال توسعه هستند این بازداشتگاه نیز در حال توسعه و افزودن به ظرفیت و امکانات خود است. از مقوله شکنجه و بر خوردهای غیر قنی با توجه به نوع متهمین در این بازداشتگاه کمتر استفاده می شود.

بازداشتگاه قمر وزارت

این بازداشتگاه که در خیابان دبستان محدوده بین رسالت و سید خندان واقع شده است و نزدیک وزارت دفاع و در کوچه پشتی بیمارستان قمر بنی هاشم است، تحت مدیریت وزارت اطلاعات قرار دارد و اداره می شود. از این بازداشتگاه توسط درب کوچکی که در انتهای کوچه واقع شده است استفاده می شود که هیچ نام و نشانی بر روی آن حک نشده است. این بازداشتگاه 2 طبقه می باشد و دارای حیاط و 4 اتاق مصاحبه و بازجویی و 8 سلول انفرادی که 6 سلول در طبقه بالا و 2 سلول در طبقه هم کف می باشد که تمام سلولها در طبقه بالا و پائین به گونه ای طراحی شده که همه دور یک محیط دایره ای قرار گرفته اند.

این مکان برای بازجوییها و تحقیقات مقدماتی کارشناسان و بازجوهای وزارت اطلاعات به دور از تنش و در تیر رس قرار گرفتن است که اکثرا پرونده های خاص فعالان و مبارزان سیاسی را به همراه متهمانش رسیدگی می کنند و اکثرا افراد منتقل شده به این بازداشتگاه مدت زمان زیادی را در آن سپری نمی کنند و از امکانات محدودی نسبت به بازداشتگاههای رسمی برخوردارند و همان قوانین هفته ای 1 الی 2 بار استحمام و 3 تا 5 نوبت استفاده از دستشویی پیروی می کنند و متهمین در آن ثبت و یا اعلام بعهده گیری نمی شوند و با فضای خارج ارتباط متهمین قطع است و تمام مراحل تحقیقات و بازجویی با چشم بند سپری می شود و اعطاء هر امتیازی به غیر از ملاقات که شدیداً بهره مندی از آن ناممکن است در اختیار کارشناس پرونده می باشد که تمام خواسته های متهم در قبال نوع عملکرد و بازجویی ها تعیین و اجابت می شود که در این بین به هیچ عنوان آدرس محل نگهداری متهمین بازداشتگاه قمر در اختیار خانواده ها قرار نمی گیرد و حتی اگر اطلاعاتی در مورد نگهداری و یا بازداشت فرد توسط مامورین وزارت اطلاعات به بستگان بازداشتی ارائه شود اما محل بازداشتگاههایی مثل قمر در اختیار هیچ کس قرار نمی گیرد.

گریه نکن نازک!

به گزارش خبرگزاری فرانسه از پاریس، پسر کارمند محلی سفارت فرانسه در تهران که روز شنبه در دادگاه انقلاب تهران محاکمه شد، گفت مادرش را وادار به اعترافات اجباری کرده اند

آرش نعیمیان، پسر نازک افشار که در پاریس اقامت دارد عصر شنبه در یک کنفرانس خبری گفت، ماموران امنیتی دو هفته پیش مادرش را مورد بازجویی قرار داده و برخی از لوازم از جمله کامپیوتر او را ضبط کردند

وی افزود پنج شنبه شب درست یک روز پیش از سفر مادرش به پاریس، ماموران امنیتی با او تماس گرفته و به وی گفتند برای بازپس گرفتن کامپیوتر خود به جلوی درب منزل بیاید ولی هنگامی که از خانه خارج شد، ماموران او را دستگیر کردند

آرش نعیمیان با ابراز نگرانی از وضعیت مادرش گفت وی واقعاً بیگناه است و مرتکب هیچ جرمی نشده است و از مقامات فرانسوی خواست برای آزادی او تلاش کنند

نازک افشار به اغتشاشگری و پناه دادن به اغتشاشگران در سفارت فرانسه در تهران متهم شده است

دولت فرانسه روز شنبه با رد این اتهامات خواهان آزادی فوری این کارمند محلی شد

وزارت خارجه فرانسه با انتشار بیانیه ای اعلام کرد رژیم تهران باید فوراً نازک افشار و یک زن جوان دیگر فرانسوی را آزاد کند

زن جوان 24 ساله فرانسوی کلوتیلد ریس نام دارد و روز شنبه به اتهام شرکت در تظاهرات ضد دولتی ماه ژوئن در اصفهان در دادگاه انقلاب محاکمه شد

در ددگاه روز شنبه یک کارمند محلی سفارت انگلستان در تهران نیز مورد محاکمه قرار گرفت

اتحادیه اروپا رسماً در مورد محاکمه این افراد به رژیم تهران هشدار داد و خواهان آزادی فوری آنها شد

عکس را خبرگزاری فرانسه مخابره کرده و نازک افشار را در دادگاه انقلاب تهران نشان می دهد.

مقوله استحمام و حمام به طور مطلق در این بازداشتگاه وجود ندارد. حتی اگر فرد بازداشتی ماهها در آنجا باشد و گال بگیرد و یا بیش از سر و کول آن بالا برود. در انفرادیها چیزی به نام نور و پنجره و تهویه وجود ندارد. در روز فقط 3 بار اجازه استفاده از دستشویی وجود دارد و درها همیشه بسته است و بازداشتی ها به صورت کتابی کنار هم می خوابند.

سالمات و شستن و تعویض موکت و پتوهای سلولها به فراموشی سپرده شده و اکثراً به استفراغ معتادان و ادرار و مدفوع آنانی که خود را نمی توانند نگه دارند آلوده است. سربازان هر رخ سیگار را به بازداشتی ها ما بین 5 الی 10 هزار تومان می فروشند. از بهداری و دارو و امکانات پزشکی خبری نیست مگر اینکه فرد در حال مرگ باشد که این واقعه در بازداشتگاه مواد مخدر بسیار رخ می دهد که فرد بر اثر تشنج های پی در پی و عدم رسیدگی و اعزام به بیمارستان دچار ایست قلبی و مرگ می شود که در نهایت با صورت جلسه های ساختگی و نبود شاهد در امر عدم رسیدگی به موقع به وضعیت متهم و بازداشتی متوفی، پرونده بی سرو صدا به نفع متولیان بازداشتگاه و اداره مبارزه با مواد مخدر بسته می شود.

البته در مواردی نیز پرونده بازداشتی فوت شده ای را که بر اثر ضرب و شتم و خفگی در زیر دست و پای مامورین بازجویان جان داده یا پرونده سازی عدم رسیدن مواد مخدر و یا سنگ کوب و ایست قلبی با صورت جلسه های ساختگی بدون هیچگونه اعتراضی می بندند و دست های پنهان همیشه حامی جنایات آشکار و پنهان آنهاست که این حمایت های ضد انسانی و ناقض حقوق بشر چنان اختیاراتی به متولیان بازداشتگاهها می دهد که هر آنچه می خواهند در دخمه ها انجام دهند و صدای کسی به جایی نمی رسد که یکی از این مجموعه ها بازداشتگاه تحت اختیار نیروی انتظامی، اداره و بازداشتگاه مبارزه با مواد مخدر عشرت آباد است.

شاید به راحتی بتوان گفت که هیچ مرجع انتظامی و نظامی و امنیتی به اندازه اداره مبارزه با مواد مخدر با قشر دختران و زنان بازداشتی سروکار نداشته باشد که بنا به گفته ها و شنیده ها مدعیات مامورین و شاهدین مرتبط با این بازداشتگاه همه گونه ادیت و آزار و تعرض و نقض

حقوق شهروندی و برخورد ناشایست و تحقیر آمیز توام با سوء استفاده از این زنان و دختران بازداشتی در حرم بازداشتگاه انجام می شود که البته در موارد نادر زنان و دخترانی که به آنان تجاوز نمی شود باید گفت نوع برخورد و تفتیشها و بازجوییهای پشت درهای بسته از طریق مامورین مرد و ضرب و شتم آنها از جهت اخذ اقرار و اعتراف در مورد اتهاماتشان و یا اتهامات مردان منتسب به آنان مثل پدر و برادر و یا همسر دست کمی از تجاوز و تعرض و انیت و آزار در پرتو قانون ندارد و مامورین بازداشتگاه عشرت آباد چون یقین دارند که قشر متهمین بازداشتی در این مجموعه به انقدر آسیب پذیر هستند که کسی به فریاد آنها نمی رسند پس در مورد چه متهم زن و چه متهم مرد هر آنچه که ناقض حقوق بشر و ضد انسانی است را در مورد آنها بدون ترس و واهمه اعمال می کنند. خصوصاً پرونده سازی و تجاوز به نوامیس بازداشتی مردم در سلولها که اکثراً دسته جمعی اتفاق می افتد و خیلی ها در جریان هستند و پای ثابت این تجاوزات اند و اجازه افشاء و برخورد با آنرا نمی دهند و از عاملین این جنایتها و تجاوزات به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم حمایت می کنند.

بازداشتگاه سنول معروف به ابو غریب

این بازداشتگاه در تهران مابین افرادی که در آن نگهداری شده اند و به زندانها منتقل و یا آزاد شده اند به بازداشتگاه ابو غریب معروف شده و تحت اختیار حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی اداره می شود و در خیابان سنول و داخل شهرک مسکونی فاطمیة واقع شده که لایه لای واحدهای مسکونی گم و استوار گردیده و چند بلوک و زیر زمین از این مجتمع مسکونی به عنوان بازداشتگاه در اختیار آنهاست. در این بازداشتگاه اکثراً جرائم خاص واقع شده در بین نیروهای انتظامی را رسیدگی می کنند و متهمین را در جهت تکمیل پرونده و بازجویی و اعمال شکنجه های خاص در آن نگهداری می کنند که البته به غیر از مجموع متهمین نیروی انتظامی در طی عملیات ارتقاء امنیت اجتماعی تعدادی از متهمین این عملیات را برای دست و پا شکستن و شکنجه دادن و اقرار گرفتن به این بازداشتگاه انتقال دادند که اکثر آنها را در کمتر از 1 هفته از آنجا به کمپ- سوله- کهریزک انتقال دادند.

تمام سلولهای این بازداشتگاه بدون استثناء انفرادی می باشد و فنی ترین و وحشتناکترین بازجوییها چه از متهمین نظامی نیروی انتظامی و یا افراد خاص بازداشتی در آن توسط حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی تا حد دست و پا شکستن و مرگ انجام می شود.

همانگونه که اکثر نهادهای نظامی بازداشتگاههای خاص و مخفی خود را برای اعمال شکنجه دارند و در آنها هیچگونه محدودیتی در نوع برخورد با متهمین بازداشتی نیست این بازداشتگاه نیز مرکز جولان نیروهای حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی است که در آن نه متهم بازداشتی ماهیتا ثبت و درج و بعهده گیری می شود و نه کسی در مورد جان و مال و خانواده و نقض حقوق آنان نگران است و تنها نگرانی در بازداشتگاه ابو غریب این است که کارشناسان و بازجوها نتوانند هر آنچه که می خواهند به عنوان سند و مدرک و اقرار صریح از متهم تحت بازداشت بگیرند و اینکه نتوانسته باشند متهم بازداشتی را به حد اعلا شکنجه نمایند و رعب و وحشت در دل او ایجاد کنند.

66 سپاه پاسداران

این بازداشتگاه خاص متعلق به سپاه پاسداران که به 66 سپاه معروف است در اتوبان افسریه محدوده بلوار هجرت پشت پادگان علامه طباطبائی قرار دارد و دارای سلولهای انفرادی متعدد و حتی بند عمومی است و در آن متهمین مختص سپاه پاسداران که مرتکب جرم شده اند و یا متهم هستند را نگهداری می کنند. در همین بازداشتگاه بود مدت زمانی مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی نگهداری می شدند و آیت الله میلانی رهبر مذهبی گروه مهدویت نیز در آن فوت نمودند!

این بازداشتگاه دارای اکیب های عملیاتی زبده و کارآمدی در جهت پیگیری اتهامات و جرائم امنیتی در بین نیروهای سپاه است که بازجوها و کارشناسان آن با اختیارات نامحدود در مورد متهمین بازداشتی عمل می کنند و از نظر فیزیکی و نوع رفتار و نوع متهمین و وضعیت ویژه ای بر این بازداشتگاه حاکم است و فشارها و تهدیدات کمتری نسبت به بازداشتی ها اعمال می شود و نوعی بازداشتگاه در جهت ایجاد سازش و بهره برداری و باز یافت در مورد متهمین را دارد که نه کشتن متهمین آن جایز است و نه دور انداختنشان. پس در این بازداشتگاه کارهای تخصصی در امور بازجویی و نوع برخورد با متهمین انجام می شود و بنا به دانسته ها امکانات محدودی و در حد



روز و عده غذایی کتک زدن زندانیان گذاشته بودند. 8 نفر هم به عنوان گاردی با توپمیل می آمدند که صورتهای خودشان را نقاب می زدند و عینک دودی که زندانیان نتوانند آنها را بشناسند. فرامانده 8 نفر فردی بنان سر هنگ پاسدار عیدی بود آنها از ساعت 09:30 تا ساعت 11:30 زندانیان بی دفاع را مورد شکنجه جمعی قرار میدادند.

فرد دیگری بنام سروان پاسدار زندی معاون اردوگاه مرگ که در قتل تعداد زیادی از جوانان نقش داشت این فرد علاوه بر شکنجه وحشیانه معمولاً وقتی که از کسی عصبانی باشد همیشه قفلی با خود دارد که به سر زندانی می کوبید که منجر به ضربه مغزی زندانی می شد. افسر پاسدار ماکان از جمله افرادی است که علاوه بر شکنجه زندانیان بی دفاع خانوادههای زندانیان را هم مورد ضرب و شتم و اهانت قرار می داد.

2 پاسداری که در شکنجه های وحشیانه خود که اکثراً منجر به قتل یا نقص عضو می شود به نام های سید موسوی و سید حسینی می باشند این دو فرد در آویزان کردن زندانیان و زدن ضربات کابل تا مرگ و بیهوشی در این زندان معروف هستند. وقتی که این 2 پاسدار سراغ آنها می آمدند همه میدانند که حکم قتل زندانی صادر شده است.

علی خامنه ای ولی فقیه روز سه شنبه 6 مرداد ماه دستور بسته شدن بازداشتگاه کهریزک را صادر کرد زیرا، بگفته وی در آنجا معیار های لازم برای حفظ حقوق بازداشت شدگان وجود ندارد. این در حالی است که در این اردوگاه مرگ دهها نفر به قتل رسیدند و صدها نفر در اثر شکنجه دچار صدماتی شدند و تا پایان عمرشان اثرات جسمی و روحی آنرا با خود دارند. علی خامنه ای که افراد فوق مجری فرامین وی بوده از ترس به محاکمه کشاندن آنها و افشای نقش خود اقدام به بستن شتاب زده و از بین بردن آثار جرم نمود و افراد فوق را برای ادامه جنایت علیه بشریت به شکنجه گاههای دیگر منتقل کرده است.

وضعیت غذایی و آب نوشیدنی زندانیان: زندانیان علاوه بر شکنجه های طاقت فرسا در کرسنگی مفرط قرار داده می شدند. نهار زندانیان ساعت 17:00 بعد ظهر داده می شود و جیره غذایی هر زندانی یک تکه نان به اندازه کف دست و یک سیب زمینی بود. شام آنها ساعت 12 شب بود اکثر زندانیان دچار سوءتغذیه شدید هستند. زندانیان از داشتن صبحانه محروم بودند. از زمان ورود زندانیان به این اردوگاه از خوردن چای محروم بودند.

وضعیت بهداشتی و درمان: زندانیان از حداقل وسایل بهداشتی محروم بودند. آنها مدت ها از رفتن به حمام محروم می شدند و از این طریق سعی در تحقیر آنها داشتند. برای رفتن به دستشویی از بدو خروج از سوله مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند تا جایی که خطر فریز کشیده شده بود و دستشوییها در آنجا قرار داشتند. تنل های از پاسداران باتون بدست که در هر دو طرف ایستاده بودند و آنها را مورد ضرب و جرح قرار می دهند. این ضرب و جرح در حین رفت و برگشت علیه زندانیان بی دفاع بکار برده می شد. چیزی بنام درمان و دکتر وجود نداشت و از تمامی امکانات پزشکی محروم بودند.

ملاقات با خانواده ها: اکثر زندانیان از داشتن ملاقات محروم بودند و خانواده های اندکی که موفق به گرفتن اجازه از قاضی می شدند و روز های پنجشنبه برای ملاقات با عزیزانشان مراجعه می کردند. بیشتر ترین رفتارها قرار می گرفتند. خانواده ها مورد اهانت و ضرب و شتم قرار می گرفتند و گاهی آنها را برای ساعتی بازداشت می کردند. وسایلی که خانواده برای عزیزانشان می آوردند مانند میوه یا اغذیه از دست آنها گرفته می شد و آنها را مورد اهانت قرار می دادند. زندانیان تقریباً امکان هیچگونه تماسی با خانواده های خود نداشتند.

فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، جنایت های قرون وسطایی که در اردوگاه مرگ کهریزک توسط بالاترین مقامات انتظامی که مجریان دستور ات علی خامنه ای ولی فقیه هستند را به عنوان یک جنایت علیه بشریت محکوم می کند و از دبیر کل و کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل خواستار ارسال هیئت تحقیق برای بررسی جنایتهای که در این بازداشتگاه و سایر بازداشتگاهها صورت می گیرد است و همچنین تحت پیگرد بین المللی قرار دادن آمرین و عاملین این جنایتهای است.

16 مرداد 1388 برابر با 7 آگوست 2009

گزارش فوق به سازمانهای زیر ارسال گردید:

دکتر دبیرکل سازمان ملل کمیساریای عالی حقوق بشر

کمسیون حقوق بشر اتحادیه اروپا

سازمان عفو بین الملل

سازمان دیدهان حقوق بشر



گزارش فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران از

شکنجه و تجاوز در اردوگاه مرگ

کهریزک

yousefzadeh.sepideh@gmail.com

زندان کهریزک در جنوب تهران واقع شده است. گفته می شود قبل از این، این اردوگاه محل نگهداری اسرای عراقی بوده است. از سال 1385 جوانان و کسانی که در دادگاهها برای احقاق حقوق خود اعتراض می کردند به عنوان تنبیهی به آنجا فرستاده می شدند همچنین افرادی که دست به سرقت و یا با ارگانهای رژیم درگیر بودن و برای حذف آنها به اینجا فرستاده می شدند. اردوگاه کهریزک از بازداشتگاههای نیروی انتظامی و تحت نظارت مستقیم احمدرضا رادان رئیس پلیس تهران بوده رادان بطور مستمر با هلیکوپتر به آنجا در تردد بوده است.

زندان کهریزک با اردوگاه مرگ به منظور ایجاد رعب و وحشت بخصوص در میان جوانان ایجاد شده است. طرحهای سرکوبگرانه که در تهران تحت عنوان مختلف که به زنان شریف و آزاده تحت عنوان بی حجابی و یا بد حجابی و جوانان میهن را تحت عنوان ارازل و اوباش (با عنرخواهی از زنان و جوانان عزیز که ناچاریم حرفهای آنها را تکرار کنیم) دستگیر و به این اردوگاه انتقال می دادند در آنجا تا به حال تعداد زیادی از آنها جان باختن و کسی از سرنوشت آنها خبردار نشد. اردوگاه مرگ کهریزک تشکیل شده از سوله ای که سطح آن از سطح زمین پایین تر است و همچنین تعدادی کانتینر فلزی که همه آنها طوری درست شده است که قربانی خود را برای تحت فشار های طاقت فرسا قرار دادن بکار برده می شد. یکی از سوله ها که بصورت مستطیلی شکل می باشد. آنرا قفس بندی کرده اند که مساحت هر قفس 30 متر مربع می باشد. همچنین کانتینر های فلزی که برای شکنجه و حتی قتل بکار برده می شوند در این اردوگاه قرار دارند.

جانباختگان اردوگاه مرگ کهریزک: آمار کسانی که در زیر شکنجه به قتل رسیده اند هنوز بطور قطع مشخص نیست. ولی آماری زندانیان که از این اردوگاه مرگ نجات یافته اندو بصورت سینه به سینه توسط زندانیان به هم نقل شده است بیش از 75 نفر تخمین زده می شود. البته این آماری است که زندانیان شاهد آن بودند. این آمار مربوط به قبل از قیام مردم ایران می باشد.

آمار جانباختگان قیام بین 15 تا 20 نفر تخمین زده می شود. این آمار توسط چندین زندانی مورد تایید قرار گرفته است و فقط مربوط به سوله و قفسهای آن می باشد. آمار کسانی که در کانتینر های فلزی جان باخته اند هنوز نامشخص می باشد. اکثر کسانی که جانباخته اند در اثر ضربه مغزی می باشند که جنایتکاران علیه بشریت برای پنهان کردن جنایتهای خود سعی داشتند آنرا بیماری مزمن عنوان کنند. شیوه های شکنجه:

در بدو ورود به زندان کهریزک تتولی از مامورین گارد زندان تشکیل داده میشد و زندانیان می بایست از این تتول عبور کنند هنگام عبور از این تنل بارانی از باتون، چماق، کابل، میله های آهنی بر سر، مصورت و سایر نقاط بدن فرو می آید که منجر به شکستن سر، فک، بینی، دست و پای زندانی می شود.

زندانهای بی دفاع در قفسهای که در سوله درست شده است قرار داده می شوند. در هر قفس 40 الی 60 زندانی جای داده می شود زندانیان بخاطر کمبود جا اغلب بطور ایستاده هستند. زندانیان بصورت متناوب و در طی شبانه روز با یورشهای گارد زندان به قفسهای آنها مواجه بودند. گاردها و شکنجه گران با کابل، میله های فلزی، بشنی، شلاق آنها را مورد شکنجه قرار می دادند و این شیوه بصورت متناوب در طی شبانه روز تکرار می شد. گارد زندان و شکنجه گران علاوه بر شکنجه دستجمعی زندانیان بعضی از آنها را از قفسها خارج می کردند و به بصورت جداگانه مورد شکنجه قرار می دهند. اکثر کسانی که برای شکنجه برده می شوند در اثر شکنجه ها جان می باختند. شیوه های دیگر شکنجه که علیه زندانیان بی دفاع بکار برده می شود: تجاوز جنسی، استعمال باتون و سایر شیوه های وحشیانه انیت و آزار تجاوز جنسی، عریان کردن زندانی و ریختن آب سرد بر روی زندانی و باشلاق شکنجه کردن/ در تابستان عریان کردن زندانی و وادار کردن او روی آسفالت سینه خیز رفتن کلاغ پر/ وادار کردن زندانیان بصورت جمعی برای هل دادن دیوار ها و هر کدام از زندانیان دستش به دیوار نرسد با چماق، میله آهنی و کابل های بافته شده آماج ضربات آنها قرار می گیرد/ جوجه کباب کردن از جلو که باعث له شدن ران می شود/ جوجه کباب از عقب که با عث له شده بازو/ میشه/ ایجاد تپه ای بنان تپه سفید که از سنگ و لایخ می باشد و سنگها نوک تیز هستند در تابستان و زمستان زندانی را کامل عریان می کردند و با کابل و باتون به زندانی می زدند و او را وادار می کردند که چندین بار از این تپه بالا و پایین بروند که باعث خونریزی از کف پا و سایر جاهای بدن می شد ولی زندانی باید به بالا و پایین رفتن خود ادامه میداد. / غلت خوردن زندانی روی آسفالت و زمین در زیر گرمای و سرمای زیاد/ بصورت چند نفره روی دستها و پاهای زندانی راه رفتن که منجر به شکسته شدن در چند نقطه می شد و موارد متعدد دیگر.

آمرین و عاملین شکنجه و کشتار: احمدرضا رادان اوایل تاسیس این اردوگاه ابتدا هر پنجشنبه با هلی کوپتر همراه با معاونین عامریان (عامری)، حق فرمانده گاردو کشمیری می آمدند و زندانیان بی دفاع را مورد شکنجه قرار میدادند. ولی این اواخر 3 بار در هفته با هلی کوپتر به اردوگاه مرگ سر می زدند.

بعد خود احمد رضا رادان که با لوله زندانی را مورد شکنجه قرار می دالو به او می گفت: صدای سگ در بیار، صدای خر در بیار شما از سگ و خر کمتر هستید. در دنیا اول اینجا زندانی که زندانی را آدم می کنیم بعد ابو غریب و گوانتانامو سپس زندانیان را وادار به هل دادن دیوار می کرد و هر کسی در صافی که دیوار را هل می دادند عقب می موند به لوله می زدند تا بمیره تا بقیه، اونجا یک تپه ای درست کردند بنان تپه سفید که سنگ لایخ بوده در زمستون و تابستون با پای برهنه و بدن لخت زندانیان را می زدند که از این تپه برند بالا و ببینند پایین، خود اون سنگ لایخ پا و دست و همه جاشون را زخمی می کرد.

کومیسجانی مسئول بازداشتگاه کهریزک 3 روز در هفته دوشنبه، سه شنبه، پنجشنبه را به عنوان



نگاه سبز

کلام "نه" شرط برپایی

جامعه مدنی در ایران

عطا هودشتیان

استاد فلسفه و علوم سیاسی و

مدیر مدرسه عالی مدیریت کانادا است



یکی از ویژگی های جنش مردمی حاضر آن است که با کلام "نه" به میدان آمده است. و جنبشی که با کلام "نه" و نفی به میدان بیاید و پیکره پراکنده و گسترده خود را برگرداند کلام "نه" یک پارچه کند و در مقابل قدرت متمرکز نظام از حق خود دفاع نماید، به بلوغ مدنی و سیاسی رسیده است. زیرا شرط ایجاد جامعه مدنی آن است که جامعه در مقابل قدر قدرتی و یک تازی قدرت حاکم قد علم کند و شهامت آن را در خود بیابد که به او "نه" بگوید. و دست از دنباله روی کورکورانه و گوسفندوار بردارد و برای خود هویتی برپا کند.

"نه" شرط ایجاد جامعه مدنی است. و مردم ما برای حرکت و دفاع از منافع خود باید به "نه" متوسل شوند و دست از فرسودگی 30 ساله که برروح و روان آنها حاکم بوده است برداشته و به قدرت حاکم خواسته های خود را تحمیل کنند. این جنبش دیر یا زود آغاز می شود.

اما چرا نفی و "نه" شرط ایجاد جامعه مدنی است؟

پرسش نخستین آن است که مفهوم "عمل" کدام است؟ شاید تعجب کنید، ولی شرط اولیه حرکت "نفی" است. نه مثبت، که منفی حرکت را می سازد. به عبارت روشن تر: آنچه ایجاد کننده حرکت به جلوس، نفی "واقعیت" موجود است. زیرا عمل، از طریق نفی واقعیت موجود، یک واقعیت جدید می سازد.

هگل بود که نفی و "نفیت" را اساس اولیه عمل خواند. الکساندر کوژو، تفسیرهای بسیار ارزنده ای بر "پندارشناسی روح (فکر)" هگل ارائه داد و آنها را به صورت درس های هفتگی در دهه 1930 در دانشگاه سوربن فرانسه عنوان نمود. بر سر کلاس وی روشنفکران آینده فرانسه چون ژان پل سارتر و ریموند ارون و بسیاری دیگران حضور داشتند.

وی نوشت: "عمل نفیت است". مهمتر از آن، اساس هویت چیزی جز "نفیت" نیست. اما معنای اینهمه چیست؟

ما تنها از طریق عدم قبول واقعیت موجود، و از طریق نفی آن یک واقعیت جدید می سازیم. و اساس "اندیشه نقادی" نیز همین است. (نفی، به معنای نابودی نیست، و "نه" گفتن به یک نظام لزوما به معنای سرنگونی آن نمی باشد).

اندیشه نقادی براساس نفی اندیشه موجود، تجزیه و تحلیل آن و کنکاش و ارائه نظریه جدید شکل می گیرد.

و در مرتبه نیز معنای تفکر همین است. اساس تفکر در مرتبه در نفی معنا می یابد.

ما در حوزه تفکر می آموزیم که دست از پیروی بی چون و چرا برداریم و بر اساس روش دکارت، که محتوای آن را مکررا توضیح داده ایم، به اندیشه های موجود با "تردید" بنگریم و هر فکر، و نیز هر واقعیت را مورد آزمون و سنجش مجدد قرار دهیم. تنها با این روش می سازیم، برپا می داریم، و نوآوری می کنیم.

اما تکلیف جامعه چیست؟

در جامعه نیز همین روال را برمی گزینیم. تنها تفاوت آن است که اگر حوزه تفکر بر دوگانگی استوار است، فضای اجتماعی همیشه یولاریزه است زیرا اساس آن قدرت است. یک سوی آن مردم و جامعه است، لیکن یک سوی دیگر آن دولت و قدرت حاکم قرار دارد. معادله قدرت اساس عمل در حوزه اجتماعی است. حرکت در جهت نوآوری از طریق نقد و نفی واقعیت موجود متحقق می شود.

از طریق کلام "نه" عملی می گردد. لیکن اگر نظام حاکم یکتاگرا باشد و گوش بدهکار نیازهای مردم نباشد، و ترس از سرنگونی در دلش به طور مداوم هراس بیندازد، پس نمی تواند معادل متعادلی میان نیاز به حرکت و نوآوری از سوی جامعه و پایداری خود پدیدآورد.

اما چرا این تعادل دموکراتیک در ایران ایجاد نمی شود؟

زیرا قدرتهای ایدئولوژیک یکتاگرا هستند. و اساس و بنیاد آنها بر ترس شکل می گیرد. دو نوع ترس مورد نظر است: نخست ترس از دست رفتن خودشان. و چون در نزد آنها این ترس مداوم از مردم همواره وجود دارد، پس برای مقابله، درصدداند که در دل مردم نیز ترس ایجاد کنند که مبادا از طریق حرکت آنها، نابودی قدرت شان مهیا شود. و این ترس دوم است. نظامهای یکتاگرا و وحدت گرا هستند، یعنی استواری پیکر خود را در قدر قدرتی و خدشه ناپذیری شان می دانند. و می ترسند که اگر به مردم فرصت عرضه اندام دهند، اگر به خواسته های روزانه و اساسی آنها پاسخ بدهند، قدرت مردم آنقدر افزایش یابد که مشروعیت و معنای قدرت دولتی از میان برود. ترس آنها از تقسیم قدرت است.

حال آنکه نظام های دموکراتیک – با تمام نقایص شان – اساسا مشروعیت و معنای خود را مستقیما از مردم می گیرند، و رهبران آنها همیشه رفتنی اند و هیچ رهبری در آن نظام ها جاودانه نیست. آنها می آیند و می روند و ایده هایشان نه بر اساس خواسته های فرامردمی و فرا انسانی، که بر اساس نیازهای اجتماعی متحول می شود و تکامل می یابد.

اما مکانیسم های دیگر ترس کدامند؟

اگر نظام حاکم به مردم بفهماند که در صورت حرکت شان مرگ آنها حتمی است، پس مردم دست از خواسته هایشان بر می دارند. تنها راه حکومت قدرتهای یکتاگرا و ایدئولوژیک، ایجاد ترس در میان مردم است. و یکی از مکانیسم های عملی آن تنها و تنها از طریق دو دسته کردن مردم به "خودی" و "ناخودی" متحقق می شود. هیتلر نیز چنین می کرد. این بهترین روشی است که می توان بر "ناخودی" – حتی اگر آن اکثریت مردم را تشکیل دهد – حکومت کرد. حال آنکه دموکراسی پیام آور آن گشایش اجتماعی و فکری است که در آن هر دوی این گروه ها به طور صلح جویانه در کنار هم زندگی کنند.

پس تکلیف "ناخودی" ها در یک نظام یکتا گرا چیست؟

تنها راه آن است که آنها همانند خود نظام حاکم عمل کنند، یعنی خود را بر واقعیت موجود تحمیل

نمایند، لیکن تا حد ممکن بدون به کارگیری روش های خشونت آمیز و بدون ایجاد ترس و رعب. ما راهی جز زیستن نداریم و زیستن، عمل کردن است، و عمل کردن ما تنها از طریق نفی واقعیت موجود و ایجاد نوآوری های جنید متحقق می گردد.

اگر نظام حاکم این را درک نمی کند، سرنوشت خود را مبہوت و آینده اش را عمیقاً لغزنده کرده است.

مردم ما گوسفند نیستند. زنده و سرشار از امید برای تحول و تغییراند. و نظام حاکم راهی ندارد جز درک این حقیقت کتمان ناپذیر.

جامعه ایران با کلام "نه"، و نفی و واقعیت و قدر قدرتی نظام حاکم، نشان می دهد که به بلوغ سیاسی تازه ای رسیده است و آماده برپایی جامعه مدنی دموکراتیک می باشد.

در شش قاره جهان اتحاد برای ایران

جمشید طاهری پور



تولد دیگر در یکایک ما در حال شکل بستن است. پس از سی سال، نخستین بار است که اجتماع ما ایرانیان در برون مرز پر از آدم هائی است که یک جور نمی اندیشیم، و همه از یک تیپ و یک تبار نیستیم. احساس می کنیم مشغول شناسائی وجودی هستیم که در متن تفاوت ها و تمایزها، همه ما را در بر می گیرد تا همدیگر را بجا آوریم، همدیگر را برسمیت بشناسیم

هزاران نفر از ایرانیان برون مرز، دست در دست بشردوستان و آزادیخواهان کشور های میزبان، در بیش از ۱۱۰ شهر در شش قاره جهان، با برپا ساختن نظاهرات و تجمع های اعتراضی هماهنگ، به فراخوان "روز جهانی اقدام برای حقوق بشر در ایران" پاسخ مثبت دادند. این یک واقعه تاریخی بزرگ در مبارزات ملت ایران برای دموکراسی و برابر حقوقی شهروندی است و با قوت تمام بر این اندیشه مهر تأیید گذارد که پیکار برای حقوق بشر، پیکاری بدون مرز و عموم بشری است.

من با علاقه ی تمام گزارش رسانه های فارسی برون مرز را پیگیری کرده ام. تصاویر این گزارش ها، تابلوهای زیبایی هستند در قاب خواست ها و مطالباتی که فراسوی تعلق آدمیان به ملت ها، فرهنگ ها، زبان ها، ادیان و یا طبقات و اقشار اجتماعی و نیز گرایش های متفاوت سیاسی، به "انسان" تعلق دارد. خواست هائی عموم بشری هستند؛ که در ذات و اصل خود، مطالبه ی همه ملیت ها و مردمان جهان است. اگر می بینیم روز جهانی اقدام برای حقوق بشر در ایران، آکنده از جلوه براندی همه ملت های جهان است، و با همبستگی آدمیان از همه تبار و هر رنگ تعلق، ظاهر و زندگی می شود، دقیقاً "به همین خاطر است. آیا در این تجربه آن" امکان "وجود ندارد که به "همبستگی ملی" در صفوف ما ایرانیان برون مرز، صورت نهادی ببخشد؟ آیا نمی توان به این "ایده"، یک سیمای بومی و زبان ملی بخشید، که بشود او را دید، با او راهپیمایی کرد، با او سخن گفت و از او سخن شنید که یک" ملت "هستیم در کار و پیکار برای ساختن "ایران" در آزادی و عدالت در تراز همین مدنیت که صدای تلخکامی ها و شاد خواهی هـامان در آن جاری است و سرود می شود...؟

عینیت بخشیدن در عرصه عمومی؛ به انسان آزاداندیش، دارنده رأی و حق انتخاب، معنایش ساختن تاریخ خود به طور آگاهانه است. انسان با دست یافتن به فردیت و آزاد کردن خویشتن از حبس تاریخ گذشته، مقدمتاً ورود آگاهانه خود به تاریخ آینده را فراهم می آورد. از بربریت جبار و خونریزی که ایرانیان را به "خودی" و "غیرخودی" شقه شقه می کند، در می گذرد و پا در شهر مدنیت و مدرنیته می گذارد که در آن انسان مفهومی غیرقابل تجزیه و دارای حقوق بشری است. نکته این است که، نیاز جمعی ایرانیان در لحظه تاریخی کنونی به "همبستگی ملی"، بدون رهایی از تاریخ" گذشته" و "چیره شدن بر بربریت تاریخ، نمی تواند درک و دامنگستر شود و آگاهی همـه ی ایرانیان را در بر گیرد. تجاهل چرا؟ "اگر" انی "که هستیم، این" همبستگی ملی" در امروز ما ایرانیان یک روانشناسی اجتماعی سست بنیاد و شکننده است او هر لحظه می تواند در برابر عوارض یک تاریخ پر از بربریت و شقاوت و یک سرنوشت شوربخت – که در انتظار ما و صیاد ماست – از حیات باز ایستد! آگاهی بر این واقعیت، به گام هائی که مصممید در راه تشکیل" همبستگی ملی "برداریم، استواری می بخشد. بتدریسیم اما همه با هم هستیم.

همبستگی ملی، بر ساخته و برخاسته از یک موجودیت تاریخی است با احساس اشتراک در سرنوشت و تجانس در بیم و امید ها و همرائی در نوید و آرزوها که به او "روح" یگانه می بخشد و از او هیأتی می سازد بنام" ملت ". نشانه ی هستانی چنین موجودیتی؛ پرچم ملی و سرود ملی است و... از جمله ی تناقض های امروز ما یکی هم اینست که یک موجودیت تاریخی هستیم بدون پرچم ملی و بی سرود ملی! پس در خود به چشم یک" ملت "نگاه نمی کنیم و در واقعیت یک غریبه ی آشنا هستیم؛ دست به گریبان فسق و تفرقه ایه گمان من؛ مناقشه بر سر "رنگ سبز" – که من به آن چونان یک نشانه ی از امید به همرائی عمومی و نوید یک تقاهم همگانی می نگرم، و کشاکش بر سر "پرچم". که در نزد مدعیان، می بینم که نه نماد ملی بلکه بیذوق سیاسی شان است – برآمدی از واقعیت متناقضی است که ما را در "همبستگی ملی" نقض می کند و پراکنده می سازد. بر شرایط وجود این تناقض، همبستگی ملی، یک روانشناسی اجتماعی ناپایدار و آسیب پذیر است که می تواند به آسانی مغلوب منازعه ای شود که بر سر پرچم ها و رنگ ها و خط و ربط ها در حال باز کردن میدان برای خود است.

"واقعیت" پر از لایه های گوناگون متناقض است و زندگی امروز ما در شعاع نیرومند روشنائی هائی می گذرد که از جنبش مدنی و خیزش نافرمانی مدنی مردم ایران بر ما می تأید. در گرمای این تابش، لایه لایه یخ بستگی "روح" (در حال باز شدن است. نقش سرما زده و پریده رنگی از احساس اشتراک در سرنوشت، تجانس در بیم و امید ها، همرائی در نوید و آرزو ها، بر لوح" روح" در حال پدیدار شدن است. اندیشه من این است که ما نیازمند روحیه و تفکری هستیم که یکدیگر را در تفاوت هائی که داریم برسمیت بشناسیم و در مشترکات؛ در دفاع از خواست مردم در همین جنبش و خیزش مدنی جاری که موجودیت خود بنیاد و خود گویا دارد، همدیگر را محترم بداریم و اتفاق کنیم، زیرا تا دست به اتفاق بر هم زنیم – پانی ز نشاط بر سر غم نزنیم!



طی سال ها مطالبات مردم انباشت شد و تهدید و تحقیر و سلب حقوق از آنها انبار مهماتی را مهیا کرد که تقابل در انتخابات تنها جرقه آن بود. طی سال ها مطالبات مردم قطره قطره در کاسه صبرشان جمع گردید و انتخابات تنها و تنها قطره آخر بود که آنرا لبریز کرد.

انتخابات عامل محرکه مردم بود اما یگانه دلیل آن نبود، انتخابات بستری بود که مردم «تغییر «کرده و» تحول «یافته خود را در غالب یک» جنبش «اجتماعی و همگانی و منسجم بشناسند: جنبش سبز. «گل ریشه «کتاب» تغییرات اجتماعی» را اینگونه آغاز می کند: «جامعه تاریخ است، زیرا دائما در حال حرکت تاریخی است، خود را دگرگون می کند و پیوسته در حال دگرگون ساختن خود، اعضایش، محیطش و سایر جوامعی است که با آنها در ارتباط است. جامعه بدون وقفه نیروهای برونی با درونی که ماهیت، جهت و سرنوشت آنرا تغییر میدهد ایجاد کرده، پذیرای آنها شده و یا آنها را تحمل می کند».

این گفته ریشه در مورد ایران کاملا صادق است. جامعه ایران به معنای واقعی کلمه «تغییر «کرده است و مردم آن که تا چندی پیش فعالین سیاسی و روشنفکران آنها را مردم می پنداشتند نشان دادند که زنده اند. مردم ایران تغییر کرده اند و جامعه را تغییر داده اند و این تغییر نیز بیش از هر چیزی به خاطر شرایط محیطی است که خود جامعه و صد البته حکومت ایجاد کرد.

اکنون شاهد بروز بغض فرو خفته یک ملت هستیم، بغضی که در نگاه کلان 30 سال و در نگاهی خرد تر 4 سال است که از سوی مردم خورده می شود و به زعم ای تاثیر می بیند که این مدت کوتاه چهار ساله بر مردم گذاشت بسیار عمیق تر و ریشه ای تر از تمام وقایعی است که در کل 30 سال گذشته رخ داده است.

در طول این چهار سال اوضاع اقتصادی مردم به نام عدالت خراب شد، دختران جامعه تحت این شعار که «کسی به مو ولباس دختران کاری ندارد «ارشاد شدند، دانشجویان سیاسی با عنوان آزادی عقیده و فعالیت سیاسی راهی زندان شده و از ادامه تحصیل بازماندند. اگر بخواهم می توانم این پاراگراف را کماکان ادامه دهم اما برای جلوگیری از اطاله کلام در یک جمله جان مایه این چهار سال را بیا می کنم.

در طول چهار سال گذشته، جای راست و دروغ و حق و باطل عوض شد «و این امر یکی از اصلی ترین دلایل تبلور و عینیت یافتگی» تغییر اجتماعی «ایران بود.

3. مطابق با تعریف ریشه از مفاهیم تحول و تغییر اجتماعی من آنچه را که طی 30 سال رخ داده تحول و آنچه را که در 4 سال گذشته شکل گرفته است تغییر اجتماعی می دانم.

تحول اجتماعی مجموعه ای از تغییرات است که در طول یک دوره طولانی، طی یک یا چند نسل در یک جامعه رخ می دهد و تغییر اجتماعی عبارت است از پدیده ای قابل رویت و بررسی در مدت زمانی کوتاه، به صورتی که هر شخص معمولی نیز در طول دوره کوتاهی از زندگی می تواند یک تغییر را احساس نماید، نتیجه قطعی اش را ببیند و یا حد اقل نتیجه موقتی آنرا دریابد.

اگر نگاهی به دور و اطراف خود بیندازیم می توانیم به راحتی نتایج تغییر را ببینیم. اکنون حضور در جمعرات اعتراضی بخشی از زندگی روزمره بسیاری از مردم لاقدر پانتهی از شهرهای بزرگ شده است. میزان فروش روزنامه ها بالا رفته و آمار رسانه های اینترنتی رشد یافته چون مردم می خواهند بداندن چه خیراست. و صداسیما نفوذ و سلطه خود را از دست داده است و ، bbc voxمخاطبان روزافزونی پیدا کرده اند و در یک کلام مردم در حال مبارزه برای باز پس گیری رای خویشتن هستند چون تغییر کرده و تحول یافته اند.

با تمام این تفاسیر اما همه از یک چیز نگرانند و آن این است که مبدا آنچه که اتفاق می افتد اعتراضی سطحی و زود گذر برآمده از یک غلیان احساسی همه گیر باشد و موج پدیده آمدن پس از اوج خود فرو نشیند.

برای پرداختن به این مسئله ابتدا باید ویژگی های تغییر اجتماعی را بشناسیم.

الف: تغییر اجتماعی لزوما یک پدیده جمعی است. به عبارت دیگر تغییر اجتماعی باید یک جامعه یا بخش مهمی از یک جامعه را در بگیرد. تغییر اجتماعی باید شرایط، شکل زندگی یا زمینه فکری و روحی سطح وسیعی از یک جامعه را دگرگون نماید و این اصل مهمی برای تشخیص نمودن یک تغییر اجتماعی است.

در اعتراضات پس از انتخابات قشرهای مختلف مردم اعم از پولدار و فقیر، مذهبی و غیر مذهبی، پیر و جوان و... حضور داشتند

ب: تغییر اجتماعی باید یک تغییر ساختی باشد یعنی تغییری که کل سازمان اجتماعی یا در بعضی از قسمت های تشکیل دهنده سازمان اجتماعی حادث شود و موقعی می توان از تغییر اجتماعی صحبت کرد که بتوان عناصر ساختی یا فرهنگی سازمان اجتماعی را که تبدیل و تغییر یافته اند به صورت روشن باز شناخت و تشخیص داد.

در اعتراضات پس از انتخابات ویژگی های منحصر به فردی وجود داشت. حضور بی سابقه زنان، پرهیز از خشونت و رواداری با مخالف و سطح بالای بینش سیاسی.

ج: تغییر ساختی در طول زمان شناخته می گردد. به عبارت دیگر باید بتوان بین دو نقطه یا چند مقطع زمانی مجموعه تغییرات یا نتایج آنها را مشخص نمود و در حقیقت تغییر اجتماعی را فقط در مقایسه با یک نقطه شروع در گذشته می توان بررسی و ارزشیابی کرد.

عکس العمل مردم به نتیجه انتخابات های 84 و 88

د: تغییر اجتماعی برای آنکه واقعا یک تغییر ساختی باشد باید مداوم و استوار باشد و به عبارت دیگر فقط سطحی و زودگذر نباشد.

پس از انتخابات ناظران گمان می کردند اعتراضات خردی شکل خواهد گرفت و به سرعت فروکش خواهد کرد اما حجم اعتراضات بسیار گسترده بود و تاکنون نزدیک به 40 روز ادامه یافته است و دولت به مدد دستگیری های گسترده و سرکوب خشن توانسته است تا حدود آنرا کنترل کند.

به تازگی آنچه که گفته شد در ایران یک تغییر اجتماعی رخ داده است و این تغییر بعد از نتایج انتخابات در غالب یک جنبش خود را نمایان کرد.

ریشه جنبش اجتماعی را اینگونه تعریف می کند: «جنبش اجتماعی عبارت از سازمانی کاملا شکل گرفته و مشخص است که به منظور دفاع و یا گسترش و یا دست یابی به هدف های خاصی به گروه بندی وتشکل اعضا می پردازد. آنچه که اصولا جنبش اجتماعی را می سازد، متقاضی بودن و مدعی بودن آن آن است که سعی در شناساندن و پیروز گرداندن ایده ها و منافع و ارزش های معینی دارد، بدین منظور پیوسته سعی در افزایش اعضا، کوشش در جهت جلب توجه عامه و نیز برگزاری یک جامعه می نماید».

همان طور که پیشتر نیز بدان اشاره شد نگرانی هایی در خصوص زود گذر بودن حوادث ایران وجود دارد. هدف از نگارش این مطلب این بود که با اشاره به مبانی و مفاهیم جامعه شناسی سیاسی و انطباق آن با شرایط سیاسی اجتماعی کنونی ایران نشان داده شود که آنچه که به عنوان جنبش سبز مطرح می شود به معنای واقعی و علمی کلمه جنبشی است که بر آمده از یک تغییر ریشه ای اجتماعی است. بنابراین جای نگرانی نیست. ممکن است این جنبش سرکوب شده و یا متوقف گردد اما به هر حال و به هر طریق آهسته و پیوسته به راه خود ادامه می دهد چون جنبش سبز ریشه در تغییرات اجتماعی جامعه ایران دارد .

پیکار ایرانیان رانده از میهن، ادامه جنبش مدنی مردم ایران، در برون مرز است. ما سرکوب شده-ترین بخش مردم ایران هستیم و این بی قراری و شوق و امید، و این بیداری و تب و تاب که ما را به راه انشئی کشانده، اصالت دارد. از محسنان بزرگ تجمع ایرانیان، دیدار ها، گفتن ها و شنیدن ها و آشنائی های نو پدید آست. به گمان من، این دیدارها و گفتن ها و شنیدن ها، موافقه-اساسی در تشکیل" فرهنگ سیاسی نوین "در نزد ماست " . رای من چه شد؟" ؛ این پرسش برخاسته از زخم تازه -ایست که حکومت ولایتی بر جان ما ایرانیان نشانده است !اما هر اندازه که بیشتر به این پرسش می اندیشم، بیشتر به این نتیجه می رسم که درمان زخم های سیاست از رهگذر التیام زخم های فرهنگ میسر است " (رای من چه شد؟" ، قبل از این که یک مطالبه سیاسی باشد، یک پرسش در باره فرهنگ است !پرسشی است معطوف به شناسائی انسان ایرانی در مقام "شهروند "و "برسمیت شناختن حق انتخاب برای او . پرسشی است که فرهنگ یک صدائی را نفی، و فرهنگ چند صدائی را تأیید می کند، باور به زیبایی رنگ تعلق در زیبا پسند رنگین کمان زندگی است . رای من کو؟ به این پرسش باید روز و شب اندیشید زیرا در پرتو اندیشیدن به آن این توان را خواهیم یافت که" سیاست " را بر محور انسان" شهروند "استوار کنیم.

تولدی دیگر در یکلیک ما در حال شکل بستن است. پس از سی سال، نخستین بار است که اجتماع ما ایرانیان در برون مرز پر از آدم هائی است که یک جور نمی اندیشیم، و همه از یک تیپ و یک تبار نیستیم. احساس می کنیم مشغول شناسائی وجودی هستیم که در متن تفاوت ها و تمایز ها، همه ما را در بر می گیرد تا همینگر را بجا آوریم، همدیگر را برسمیت بشناسیم و در جریان این بجا آوردن و باز شناختن از حد خود بیرون جهیم، در یکدیگر بیا میزیم، همراهی و همگامی پیدا کنیم و در مفهومی یگانه به اشتراک برسیم که" میهن "نام دارد"، هم میهن "مولود آن است و" همبستگی میهنی "گهواره آن.

این دریافت تازه در ما سرشار از دموکراتیسم است. بیرون جبهیدن از پوسته خود، این دموکراتیسم را شکل داده، وقتی از علق و دلبستگی هائی که حد ما را می سازند بیرون می جهیم چیزی که شکل می بندد یک روشن رآئی است که علق و دلبستگی های دگراندیش و غیر خود را می بیند، می فهمد و به رسمیت می شناسد و با او به تفاهم و اشتراک می رسد... به این ترتیب است که تشکیل و تکوین احساس همبستگی ملی با دو مولفه ملازمت دارد: ملازمت نخست شرکت در فرایندی است دموکراتیک؛ که هدف آن مطالبه" حق انتخاب "و احترام به" رای "است و این وقتی است - ملازمت دوم - که می پذیریم عامل تعیین کننده حیات سیاسی کشور، نه این و یا آن اراده سیاسی بیرون از انتخاب ملت، بلکه رای آزاد مردم ایران است.

جنبش سبز تبلور عینی تغییر اجتماعی ایران

مرتضی اصلاحچی

1. انتخابات برگزار شده است. گفته می شود این انتخابات مبدل به انتصابات گشته و جای غالب و مغلوب عوض شده است. این حرف تازه ای نیست، فقط کافی است کمی به عقب برگردیم، چهار سال قبل. آن زمان نیز کروی نامی بر آشفست از نتیجه انتخابات، به غار نرفته اما خواب اصحاب کف و وقتی به خود آمد که کار از کار گذشته بود. این همه را خوش گفت و تازه دور اول مارا تن انتخابات بود. در دور دوم نیز هاشمی بود و احمدی، اتفاقاتی افتاد و احمدی ردای ریاست بر تن کرد، هاشمی اما همچون کروی از سمت هایش استعفا نداد و حزبی تاسیس نکرد، او فقط به خدا پناه برد. در این داستان یک عنصر کم است، یک حلقه مفقوده، مولفه ای تعیین کننده: مردم. این داستان روایت می شود بدون اینکه مردم در آن نقشی داشته باشند چون آنها خود نخوستند نقشی ایفا کنند. (آنها ما) فقط نظاره کردند) کریم (و داستان را خوانند و شنیند.

از گذشته به زمان حال باز می گردم بگفتم که گفته می شود در این انتخابات تقلب شده است. بسیار خوب اما این بار اگر چه شخصیت هایی چون موسوی و کروی و هاشمی حضور دارند اما نقش اول را مردم بر عهده دارند، کسانی که چهار سال پیش فقط نظاره گری کردند و سوال این است چرا؟ دم دستی ترین پاسخ را اگر بخواهم بگویم باید به زبان آورم که تفاوت در میزان تقلب در انتخابات نهم و دهم ریاست جمهوری مردم را به جنب و جوش واداشت. مردم تا حدی از تقلب را می پذیرند اما (اگر متقلبین از حد مجاز) بخوانید آستانه تحمل (عدول کنند خون مردم به جوش می آید و رگ ها برون می زند و اکنون شده است آنچه که نباید می شد).

آیا این پاسخ صحیح به سوال است؟ مسلما خیر. این شاید قسمتی از حقیقت باشد اما تمام آن نیست. پس چه چیزی مردم را به خیابان ها کشاند و در خیابان نگاه داشت. چه چیزی سبب شد که آنها به باتوم و گاز اشک آور و گلوله لیخنه بزنند. کدام نیرو، جرات مقابله با زندان و مرگ را به آنها داد؟ می گویند زندگی بزرگ ترین موهبت برای هر انسان است، مردم ایران چرا از این موهبت می گذرند تا «را خود را پس بگیرند».

مثالی از تجربه شخصی خود می زنم. در طول سال هائی که در دانشگاه فعالیت سیاسی می کردم همواره دانشجویانی را دیده ام که تفریح و گشت وگذار و عیش و نوش زندگی برایشان از سیاست و اجتماع و چه و چه مهم تر بوده است. تعداد اندکی هم که احيانا روزنامه ای می خوانند از ترس کمیته انضباطی و تهدیدهای دیگر فعالیت نمی کردند. بنابراین این ما تعداد محدودی بودیم که به اصطلاح نتمان می خارید و به قول مسئولین مسئله داشتیم.

این جو دانشگاهی است که من در بیشتر دوران دانشجوییم از سال 81 به این سو با آن مواجه بوده ام. (مواقع خاص و حوادث به خصوص را که به طور مقطعی تکانی به دانشجویان می داد فاکتور گرفته ام).

چندی پیش، بعد از انتخابات ریاست جمهوری برای کاری به دانشگاه رفتم. تعدادی از دانشجویان در حیاط دانشکده تجمع کرده بودند، هر چه چشم چرخاندم از دوستان و فعالین سیاسی دانشکده نشانی نیافتم. عموم دانشجویان خودشان تجمع را برگزار کرده بودند و خبری از فعالین دانشجویی نبود. با تعدادی از دانشجویان مشغول بحث شدم. همگی قصد داشتند تا در تجمع بعد از ظهر آن روز شرکت کنند. گفتیم که شایعه شده است حکم تیر داده اند. دانشجویانی که من تا پیش از آن به محافظه کاری و عافیت طلبی می شناختم انگار که بهشان توهین کرده باشم چپ چپ نگاه کردند و با اطمینان گفتند که ما غسل شهادت کرده ایم و آماده گشته شدیم.

تغییر این دانشجویان برام جالب بود.

2. همگی می دانیم که مردم ایران تغییر کرده اند و حال این سوال مطرح است که این تغییر چگونه رخ داده است. آیا صرفا انتخابات ریاست جمهوری تغییری دفعتی را سبب شده است یا باید دلایل این تغییر را در پیشتر جستجو کرد؟ به گمان من، تحول «و» تغییر «پیش از انتخابات و در فرایندی طولانی رخ داده است و انتخابات صرفا ظرف تحقق و نمود عینی آنرا مهیا کرده است.



جنبش علیه دروغ سیستماتیک

مهدی خلجی

اعتراض‌های پر دامنه‌ی مردم ایران به نتایج رسمی انتخابات ریاست جمهوری خردادماه اخیر، بیش از آن‌که درباره‌ی «حق» باشد، «به» حقیقت «مربوط است. مردم ایران در فرصت‌های گوناگون و از راه‌نهادهای مختلف مدنی، حقوق زنان و حقوق بشر، بارها آشکارا خواستار «حق» (خود شده بودند، اما هیچ یک از «حق خواهی»ها این اندازه برای نظام سیاسی در ایران در دسر نساخته بود. این بار، مسأله به امری «و رای» حق «رای دادن برمی‌گشت؛ پرسش اصلی درباره‌ی «حقیقت» ساده بود : «برای من کو؟»

بسیج عمومی بر محور تقاضا برای کشف «حقیقت» (یا) و اقیعت «ی ساده بود. رأی‌ها چگونه شمرده شده بود و نتیجه‌ی «واقعی «آرا چه بود؟ این نخستین باری بود که در سی سال گذشته، مردم برای پاس داشتن یک «حقیقت «ساده برمی‌خاستند و نه صرفاً برای احقاق» حق «و تمنا حقوق مدنی و شهروندی و بشری بیشتر.

مراد از حقیقت در اینجا، مفهوم فلسفی پرسش درباره‌ی سرشت حقیقت نیست؛ بلکه راست‌گویی و صداقت است. رژیم تمام‌خواه، خود را مالک مطلق حقیقت می‌داند و برای نگاهداشت انحصار و تداوم آن یک سیستم تولید می‌کند. از کتاب‌های درسی دبستان گرفته تا صدا و سیما، از نهاد روحانیت گرفته تا نیروی انتظامی و سپاه پاسداران، از تحمیل سانسور بر کتاب گرفته تا حجاب اجباری، هر کدام ضلعی از این سیستم هستند که «نظام یگانه‌ی حقیقت «و حقیقت رژیم را تولید مدام می‌کنند. صدا و سیما، انحصاری نماد حقیقت مطلق جمهوری اسلامی است. عکس چهره‌ی خندان و پدرانه‌ی «مقام معظم رهبری «که به اجبار باید به هر در و دیواری اویخته شود، عکس حقیقت مطلق است. عکس او «فصل الخطاب «همه‌ی عکس‌ها و حتا گوشت و پوست و استخوان واقعی شهروندان است. حقیقت مطلق می‌خندد و پدري می‌کند، پس همه باید بخندند و فرمان ببرند. تبلیغات، رکن رکن جمهوری اسلامی است. حتا هدف اصلی ساخت بمب هسته‌ای، به کاربردن آن نیست؛ بلکه نیرومندتر کردن توان تبلیغاتی جمهوری اسلامی است. تبلیغ قدرت مطلق، به شکل سیستماتیک، زبان، ذهن و جهان ایرانی را مسموم کرده است.

اما سیستم بدین‌جا محدود نیست. مردمی که می‌خواهند در کشوری زندگی کنند، می‌کشوند تا جای ممکن زندگی‌شان دستخوش آزار حکومت نشود. در نتیجه با آن‌که به حجاب باور ندارند، زیر برق چشم‌های دریده‌ی گشت‌های پلیس و بسیج، حجاب را رعایت می‌کنند. با آن‌که نامزد دل‌خواه خود را در میان منتخبات شورای نگهبان نمی‌یابند، ناگزیر از گزینش میان بد و بدتر می‌شوند تا بلکه اندکی از فشار روزمره کاهش یابد. با آن‌که به اصول ایدئولوژیک نظام اعتقاد ندارند یا اساساً نسبت به آن بی‌تفاوت‌اند، چون شرط ورود به دانشگاه یا گرفتن شغل، گذر از سد گزینش است، تظاهر به اعتقاد می‌کنند. در یک کلام، جامعه برای زندگی کردن تسلیم سیستم و بخشی از سیستم می‌شود و با تن دادن بدان برای گریز از آسیب دیدن بیشتر، در تولید و بازتولید آن «حقیقت مطلق «مشارکت می‌کند. جامعه خود را ناگزیر می‌بیند ریا کند، به ارزش‌های تحمیلی حکومت تن دردهد، در مراسم رسمی ملال‌آور شرکت کند، حکومت را از خود خشنود نگاه دارد به این امید که امنیت و آسایش و مزایای مادی و مالی آن تأمین شود و چنگال حکومت کمتر در تن آن فرو رود. در نتیجه نه تنها حکومت به مردم دروغ می‌گوید که مردم نیز به حکومت دروغ می‌گویند و به خود نیز.

جامعه به سادگی در برابر سازوکارهای گوناگون زور و فشار حکومت مقاومت نمی‌کند. حکومت نفت، دادگاه، بسیج، زندان، پول، موقعیت اجتماعی، بهر مبنای مادی و اعتبار مذهبی دارد. آدمیان هم معمولاً دوست دارند ساده زندگی کنند. حتا به بهای زیر پا گذاشتن حقیقت خاص خود، با آگاهی از دروغ و زورورزی حکومت، امنیت و آسایش و تنعم خود را به خطر نیندازند. جامعه تا زمانی که تصور می‌کند ولو با ظاهر سازی و پنهان‌روشی می‌تواند حداقلی از حقوق بشری و شهروندی خود را پاس دارد، با آن در نمی‌افتد. هنگامی جامعه به مقاومت برانگیخته و وادار می‌شود که احساس کند دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد و همه چیز را حکومت به یغما برده است.

نظام توتالیتر برای حفظ و تداوم رژیم حقیقت خود، تنها دروغ نمی‌گوید؛ بلکه دروغ را سیستمند می‌کند و نهادهایی پیچیده برای تلقین و ترویج دروغ می‌سازد. دروغ‌گویی و وارونه‌نمایی شالوده‌ی یگانه‌ی رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی است. سی سال است که در این نظام، جای قتل و مقتول و ضارب و مضروب عوض می‌شود، آیت الله خامنه‌ای می‌گوید مسئولیت کشته شدن تظاهرات‌کنندگان به عهده سازمان‌دهندگان تظاهرات است نه پلیس که آنان را می‌کشد. مسئولیت قتل به عهده مقتول است نه قاتل؛ چون مقتول مقاومت کرده است نه در برابر کشته شدن که در برابر دروغ حاکم پس مقاومت راستین علیه حکومت، تلاش برای زینتن در قلمرو حقیقت و ستیز با آگاهی کذاب است. بر انداختن سیستم‌اتیک تنها با بر اندازی رژیم سیاسی یا حتا از میان بردن رسانه‌ها یا نهاد‌های آن حاصل نمی‌شود. برای از میان بردن آگاهی کاذب، سالوس فراگیر، بیگانگی ذهن با زبان و زندگی دوگانه و چندلایه، جهدی دراز و پیچیده نیاز است. جامعه و حکومت دموکراتیک آن نیست که مردم برای آن‌که «خودشان باشند، هزینه‌های سنگین پرداخت کنند. در این‌گونه جامعه، برای راست‌گویی لازم نیست کسی قهرمان یا شهید شود. ساختار دموکراتیک آن است که راست‌گویی هنجار غالب زندگی و رفتار است و برای زیستن عادی نیازی به نهان‌گرویی، تقیه و تظاهر نیست. به عکس، در ساختار دموکراتیک، دروغ‌گو محروم و مبعوض، طرد و ترک می‌شود.

اگر اعتراض‌های موجود به تدریج به جنبشی مدنی بدل شود و آگاهانه از دگر دسی به انقلاب پر هیز کند، می‌تواند گامی به سوی براندازی دروغ نظاممند بردارد. انقلاب سیاسی، غلیان فاجعه‌آمیز ناخودآگاه و احساس ناآغلانی است که باری جز بی‌باری و حاصلی جز ویرانی نخواهد داشت. این اضطراب و هیجان باید در قالب جنبشی سازمان‌یافته یا ایده‌ای روشن از خواسته‌هایی مدنی قرار گیرد تا بتواند آگاهانه، سنجیده و خردمندانه، برنامه‌ای ناهمند برای خود تصویر کند. بدون تدوین این برنامه و سازمان‌یابی، همه‌ی این انرژی‌های فوران‌یافته در خیابان یا افتاده به زندان، در مدتی کوتاه به تیر دست‌گاو سرکوب جمهوری اسلامی دچار می‌شود. حتا اگر این نیروی رها شده در فضای عمومی بتواند نظم مستقر را بلرزاند و به‌هم ریزاند، معلوم نیست کدام آینده‌ی مبهم و مبغوش را جایگزین آن خواهد کرد.

جنبش مدنی آینده، ناگزیر است طرحی روشن از نظام و مبانی تازه‌ی اخلاق اجتماعی و اخلاق سیاسی پیش‌دیده داشته باشد تا بتواند روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی در ایران را دگرگون کند. در این طرح، باید مفاهیمی چون «حقیقت»، «عدالت»، «آزادی»، «و» همبستگی اجتماعی «به شکلی متفاوت از میراث انقلاب سال پنجاه و هفت تعریف و تبیین شود. انقلابی‌ها می‌دانند چه نمی‌خواهند، اما نمی‌دانند چه می‌خواهند. جنبش‌گران مدنی می‌دانند چه می‌خواهند و درست به همین دلیل با آن‌چه نمی‌خواهند می‌ستیزند.

چالش دشوار جنبشی که بالقوه می‌تواند پدید آید، چیزی بیش از براندازی جمهوری اسلامی یا نهاد ولایت فقیه است. جایگزین آگاهی کاذب و دروغ نظاممند جمهوری اسلامی، وفاداری نهادساز و سازمان‌یافته و برنامه‌مند به حقیقت است. بزرگ‌ترین دروغ در سی سال گذشته خود مفهوم «انقلاب» است. انقلاب، سودازدگی آرمان‌شهری است که گمان دارد با نفی نظم موجود می‌تواند بهشتی روی زمین بیافریند. جنبش مدنی کامیاب، حرکتی است که پیش از هر چیز فارغ از توهم درباره‌ی خود، گذشته، اکنون و آینده است و مشت سوداهای آرمان‌شهری را وامی‌کند. صبوری و بصیرت، راه استقرار صداقت و حقیقت است. انقلاب همه‌چیز را ویران می‌خواهد و نقطه‌ی آغاز ساختن را پس از نابودی همه چیز می‌گذارد. اما جنبشی مدنی سرمایه‌های گذشته و موجود را پاس می‌دارد و می‌داند که آغازی در میان نیست؛ همان‌سان که پایانی نیز بر خواست

دلیل افزایش نشاط جنسی در میان ایرانیان

سیامند

«حجاب در اسلام برای حفظ نشاط جنسی است، چون حجاب تخلیل جنسی را تحریک می‌کند و سبب می‌شود که مسئله جنسی معنادار شود و دچار بی‌معنایی نگردد... برهنگی در غرب، بی‌ربیتی جنسی را برای غربی به ارمان آورد، چرا که برهنگی سبب تحریک اولیه انسان به طرف عمل جنسی در سنین اولیه بلوغ می‌شود، ولی در نهایت به سرد مزاجی جنسی تبدیل می‌شود، چرا که اسراف جنسی در دوران بلوغ، به بی‌ربیتی جنسی در سنین بالاتر منتهی می‌شود» ... ابراهیم فیاض، رجانیزو چندر درست و قشنگ می‌گوید این آقای ابراهیم فیاض، نویسنده ی رجانیزو. دست اش درد نکند. از این زیباتر نمی‌شد نشاط جنسی را تصویر کرد. من گاه در خیابان می‌دیدم، چشم آقای محترمی، به مچ پای خانمی چادری می‌افتد، و این چشم، مچ مزبور را تا لحظه‌ای که از دید او خارج شود دنبال می‌کند، هر چه فکر می‌کردم چه چیز باعث این نگاه ژرف و نافذ می‌شود (آن قدر نافذ که مثل اشعه ی ایکس از تمام پوشش ها عبور می‌کند و لایه های درون را بیرون می‌کشد)، کلمه ی مناسب را پیدا نمی‌کردم تا آقای فیاض مقاله ی علمی اش را در رجا نیوز منتشر کرد و آن چه را که بلد نبودم به من کم سواد یاد داد. نشاط جنسی. تخلیل جنسی. رغبت جنسی. واقعا همین طور است. آن آقا که به آن مچ آن طور خیره می‌شود، اصلا نمی‌داند، زیر آن چادر چگونه موجودی پنهان است؛ جوان است، پیر است، زیباییست، زشت است. او با تخلیل جنسی خود، یک چیزی در ذهن می‌سازد و دچار نشاط جنسی می‌گردد. خدا این حجاب را از مردان خیال پرداز نگیرد. بعضی ها حجاب را یک تک که پارچه ی سیاه می‌بینند، تولید شده در ژاپن یا چین، ولی واقعتا فراتر از یک تک که پارچه است؛ این یک عامل است؛ عامل تحریک و ترغیب جنسی. حالا بعضی ها، تخلیل شان تا به عمل تبدیل نشود آرام نمی‌گیرند. زن که نمی‌توانند بگیرند (چون پول برای برگزاری مجلس عروسی و تأمین اجاره ی مسکن و مخارج زندگی ندارند). اتومبیل و "جا" هم ندارند که شب دیروقت، دور تا دور عباس آباد و تخت طاووس بزنند و موجودی موقت برای تبدیل تخلیل جنسی به اقیعت جنسی بیابند (بیخشد اگر می‌گویم عباس آباد و تخت طاووس چون وقتی راجع به چنین مقولاتی صحبت می‌کنیم، بد است بگویم شهید بهشتی و استاد مطهری). این تیپ افراد، به خاطر تخلیل بیش از حد جنسی، همان طور که چندی پیش در صفحه ی حوادث روزنامه های پایتخت خواندیم، یک پسر یا درست تر بگویم مرد ۱۹ ساله را گیر می‌آورند و با تهدید جاقو، در گوشه ای خلوت، تخلیل خودشان را به حقیقت تبدیل می‌کنند.

با زن شوهر دار را که در اتومبیل کنار شوهرش نشسته با تهدید قمه پیاده می‌کنند و به تخلیل خود جلوی چشم شوهر فلک زده صورت واقعی می‌دهند. یا مثل جوان ساکن پاکدشت هر بچه ای را که ببینند، تخلیل شان اوجمی گیرد و بعد برای این که تحقق تخلیل کار دست شان ندهد بچه ها را سر به نیست می‌کنند. این شدت و حدت در ابراز نشاط، از همان چند سالتیمتر مربع مچ پا، یا ساق دست، و به طور کلی، برجستگی های پیچیده در حجاب نشأت می‌گیرد و ارزش این سمبل عفاف را به ما ایرانیان نشان می‌دهد.

الحق والانصاف راست می‌گوید آقای فیاض که غربی ها دچار بی رغبتی جنسی هستند. در خارج، دختران ماه رو و سیمین بر، با بدن نیمه برهنه و گاه تماماً برهنه، در انتظار عمومی ظاهر می‌شوند، و دریغ از رغبت مردان. کجا دیده شده، کسی در غرب مزاحم این دختران زیبارو و خوش اندام شود؟ به حساب ایران ما اگر باشد، یک نفر از این دختران، نباید سالم به منزل برسد، ولی

آن ها با خیال آسوده، در خیابان قدم می‌زنند، سوار مترو و اتوبوس می‌شوند، در پارک ها و لب دریا آفتاب می‌گیرند، و هیچ مردی مزاحم آن ها نمی‌شود. غیر از این است که مردان غربی به خاطر نبودن حجاب دچار بی رغبتی و سردی شده اند؟ غیر از این است که اگر دختران اروپایی هم مثل دختران ایرانی، حجاب بر سر می‌کردند، چشم مردان دنما به دنبال نقطه ای قابل دیدن از بدن آن ها بود، و کلی متلک جنسی می‌شنیدند تا تخلیل متلک گوینده آرام شود؟

حرف راست را باید از هر کسی شنید، حتی از رجا نیوز. آقای ابراهیم فیاض، دست مریزاد

نگاهی به تاریخ نزدیک

حجاب چگونه اجباری شد

میترا شجاعی

روزنامه‌ی اطلاعات به نقل از آیت‌الله طالقانی نوشت که حجاب امری اجباری نیست.

مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۳۴۲ قانون مجازات اسلامی را به تصویب رساند. به موجب این قانون هرکس در معابر عمومی حجاب را رعایت نکند، به ۷۲ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

در حالی قانون مجازات اسلامی به تصویب رسید که از سال ۱۳۵۹، یعنی چهار سال پیش از تصویب قانون حجاب اجباری در مجلس، به دستور آیت‌الله خمینی از ورود زنان بدون حجاب به ادارات دولتی جلوگیری می‌شد.

نخستین تظاهرات علیه حجاب در روزهای انقلاب

به گواه اسناد و مدارک و مقالات منتشرشده در روزنامه‌های سال ۱۳۵۷ اولین جرقه‌های حجاب اجباری در اسفند سال ۱۳۵۷ یعنی کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب زده شد. یک روز پیش از هشتم مارس، روز جهانی زن، در حالی که گروه‌های مختلف سیاسی در تدارک برگزاری اولین مراسم روز جهانی زن در ایران بودند، روزنامه کیهان با این تیتر منتشر شد: «زنان باید با حجاب به ادارات بروند در صفحه اول این روزنامه به نقل از آیت‌الله خمینی نوشته‌شده بود: «در وزارتخانه



آیت‌الله طالقانی: با بی‌حجابی جوانان را تحریک نکنید!

با گسترش اعتراضات زنان روحانیون وارد عمل شدند و هرگونه اجبار و خشونت را در امر حجاب غیر مجاز دانستند که از جمله آنها می‌توان از آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله محلاتی نام برد. دادستان تهران نیز در اطلاعاتی اعلام کرد که هرکس مزاحم بانوان شود به شدت مجازات خواهد شد. روزنامه کیهان در تاریخ ۲۰ اسفند مصاحبه مفصلی با آیت‌الله طالقانی در مورد مسئله حجاب انجام داد. در بخشی از این مصاحبه آمده‌است: «هو و جنجال راه نیاندازند و همانطور که بارها گفتیم همه حقوق حق زنان در اسلام و در محیط جمهوری اسلامی محفوظ خواهد ماند. و از آنها خواهش می‌کنیم که با

سرشان بیاندازد به جایی بر نمی‌خورد. اگر آنهایی هم که می‌خواهند مویشان خراب نشود اگر روی مویشان روسری بیاندازند بهتر است و بیشتر محفوظ می‌ماند... یک جوانی که وسیله زن گرفتن ندارد، وسیله کار ندارد، زندگی‌اش سرو سامان ندارد، وقتی این زن را با این صورت می‌بیند که گاهی یک پیرزن پنجاه شصت ساله خودش را مثل یک دختر ۱۴ ساله نمایش می‌دهد، توی خیابان یا سر کوچه، این بیچاره اندیش می‌کند، ناراحت می‌کند و این یک جور آزار جوان‌ها است و امیدواریم که بعد از این جوان‌های ما هم سر و سامان پیدا کنند... اجباری حتی برای زن‌های مسلمان هم نیست. چه اجباری؟ حضرت آیت‌الله خمینی نصیحتی کردند مانند پدری که به فرزندش نصیحت می‌کند راهنمایش می‌کند که شما اینجور باشید به این سبک باشید». (کیهان ۲۰ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۸ صفحه ۳)

البته این بخش از سخنان آیت‌الله طالقانی که مربوط به آزار و اذیت جوانان توسط زنان بی‌حجاب است، بعدها یکی از دستمایه‌های اصلی طرفداران حجاب اجباری شد. شهلا لاهیجی نویسنده و ناشر در این مورد می‌گوید: «به نظر من مهم‌ترین نکته که اینجا همیشه فراموش می‌شود، این است که یک سیستم یا ایدئولوژی معتقد یا لاقول مدعی اخلاق، چطور نتوانسته است مردهایش را جوری تربیت کند که به محض این که مثلا یک تنگ از موی زنی را ببینند، کنترل‌شان را از دست می‌دهند. واقعا مردان ما این جوری نیستند و من همیشه فکر می‌کنم این جوری حجاب را تعریف کردن برمی‌گردد به این که چقدر در تربیت جامعه کوتاهی شده است.»

بعد از موضع‌گیری‌های روحانیون نسبت به حجاب، گروهی از زنان با عنوان زنان حقوقدان در ۲۱ اسفندماه بیانیه‌ای صادر کرده و در آن اعلام کردند که مسئله حجاب را منتفی می‌دانند و به همین دلیل اعتراضات به این موضوع را پایان می‌دهند

ممنوعیت ورود زنان بی‌حجاب به ادارات در سال ۱۳۵۹

اما موضوع حجاب اینگونه خاتمه نیافت. آیت‌الله خمینی که در سال ۵۷ بعد از تنها اظهارنظر رسمی‌اش در مورد حجاب دیگر هیچ موضعی اتخاذ نکرد، در تیرماه ۱۳۵۹ طی یک سخنرانی، شدیداً از دولت انتقاد کرد که چرا هنوز نشانه‌های شاهنشاهی را در ادارات دولتی از بین نبرده است. وی به دولت بنی‌صدر ۱۰ روز فرصت داد تا ادارات را اسلامی کند.

بعد از این سخنان از صبح شنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۵۹ ورود زنان بی‌حجاب به ادارات دولتی ممنوع شد. البته هنوز لباس فرم یا آنچه که بعدها به نام مانتو مشهور شد، رسمیت نداشت بلکه زنان موظف بودند لباس آستین‌بند و پوشیده بپوشند و روسری نیز سر کنند.

شهلا لاهیجی از خاطرات آن روزها می‌گوید: «مثلا پادم هست اولین محل‌هایی که رفتن با حجاب به آنجا اجباری شد که خنده‌دار هم هست، شیرینی‌فروشی‌ها بود. بعد اداره پست بود. یعنی از ادارات اولی پست بود. یعنی جاهایی که مردم مجبور بودند بیشتر به آنها مراجعه کنند و سپس سایر ادارات بود.»

اما این بار بر خلاف سال ۵۷ اعتراض گسترده و شدیدی علیه این سخنان صورت نگرفت. شاید یکی از عده دلائل این سکوت را بتوان مربوط به فضای سیاسی آن زمان دانست. ناآرامی‌های کردستان و ترکمن‌صحرا و نیز شروع درگیری بین نیروهای چپ و حزب‌اللهی‌ها در تهران و چند شهر دیگر، مجال پرداختن به موضوع حجاب را از مردم گرفته بود. ضمن آنکه بسیاری از نیروهای روشنفکر در آن زمان یا گشته شده و یا در زندان بودند، برخی نیز ایران را ترک کرده بودند.

خانمی که خود به دلیل اجباری شدن حجاب در ادارات از کار بیکار شده، علت پذیرش این مسئله از سوی زنان را این گونه عنوان می‌کند: «یک فاکتور خیلی مهم باورمان بود که همان کسانی که شما الان اشاره می‌کنید به تحصیلات و شعور اجتماعی و کارکردن‌شان و روشن‌بینی‌شان، اینها کسانی بودند که به آنچه دنبالش رفته بودند و برایش به خیابان آمده بودند و حنجره‌شان را خسته کرده بودند، شعار داده بودند، باورشان بود. برای بازی که به خیابان نیامده بودند، برای شور انقلابی هم کسی به خیابان نیامده بود. واقعا شرایط، شرایطی بود که ناراضی‌ها با حاکم بر قلب و ذهن آدم‌ها بود و شعاری که می‌دادند با باورشان توأم بود و فکر می‌کردند که بخاطر عملی‌شدن اساس آن چیزی که وادارشان کرده نهضتی را بپا کنند و تغییری را باعث بشوند، باخطر آن باور، روسری سرکردن بهای چندان گزافی نیست.»

ممنوعیت ورود زنان بی‌حجاب با امکان عمومی

روند اجباری شدن حجاب تا سال ۱۳۶۰ ادامه داشت. در ماه رمضان آن سال محمد تقی سجادی نماینده دادستان انقلاب در دادگاه مبارزه با منکرات، مقررات مربوط به ماه رمضان را اعلام کرد. طبق این قانون، امکان عمومی موظف شدند تا بلبی در معرض دید مشتریان خود قرار دهند با این جمله: «به دستور دادگاه مبارزه با منکرات از پذیرفتن میهمانان و مشتریانی که رعایت ظاهر اسلامی را نمی‌کنند معذوریم». این اطلاعیه در حالی صادر شد که اعظم طالقانی نماینده مجلس شورای اسلامی دوماه پیش از این تاریخ، تصویب هرگونه لایحه‌ای مربوط به اجباری شدن حجاب در مجلس را تکذیب کرده بود.

به واقع نیز هیچ قانونی در این زمینه تا سال ۱۳۶۳ در مجلس به تصویب نرسید. در آن سال با تصویب قانون مجازات اسلامی در مجلس، حکم ۷۴ ضربه شلاق برای عدم رعایت حجاب تعیین شد. این حکم ۱۴ سال است که پا برجاست.

اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بپایند. زن‌ها بروند اما باحجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند لیکن با حجاب شرعی باشند». (کیهان ۱۶ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۵ صفحه ۱۰) صفحه ۱۰ داشت اعلام کرده بود که روز هشت مارس یک سنت غربی است و به زودی روز زن اسلامی اعلام می‌شود.

این گونه بود که تظاهرات روز جهانی زن به یک تظاهرات ضدحجاب اجباری بدل شد. گروه‌های مختلف زنان از دانشجو گرفته تا کارمند و فعال سیاسی و اجتماعی در این تظاهرات شرکت کردند. روزنامه کیهان در بخشی از گزارش مفصل خود درباره تظاهرات زنان می‌نویسد: «۱۵ هزار زن که در دانشکده فنی دانشگاه تهران جلسه سخنرانی داشتند به دنبال یک رأی‌گیری تصمیم گرفتند دست به راهپیمایی بزنند. آنها در حالی که گروهی از مردان همراهشان بودند به طرف نخست وزیری حرکت کردند. زن‌ها شعار می‌دادند: "ما با استبداد مخالفیم"، "چادر اجباری نمی‌خواهیم". پیش از ظهر امروز خبرنگار کیهان از دانشگاه تهران گزارش داد که یک گروه از مردان تندرو با شعار "مرگ بر ارتبه رضا کچل" وارد دانشگاه تهران شدند و به نفع چادر و حجاب دست به تظاهرات زدند. (کیهان ۱۷ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۶ صفحه دوم)

یکی از زنان شرکت‌کننده در تظاهرات تهران، خاطره آن روز را این گونه بیان می‌کند: «همان اوایل تظاهراتی ضد حجاب در دانشگاه تهران شد که راه افتادیم توی خیابان انقلاب، آنوقت‌ها اسمش هنوز خیابان شاه‌رضا بود. قرار شد از آنجا یک راهپیمایی بشود بطرف ساختمان نخست وزیری در خیابان کاخ که حالا شده فلسطین. جلو نخست‌وزیری به ما از یک جابهایی، از ساختمان‌هایی که من نمی‌دانم کجا بود، سنگ پرتاب کردند که این سنگ‌پرتابی باعث شد ما مسیرمان را به طرف دادگستری تغییر بدهیم. آنجا با یکی دو نفر از خانم‌ها مصاحبه‌هایی به عمل آمد که آنها گفتند ما حجاب را قبول نداریم و یکی از آن خانم‌ها را، که کارمند تلویزیون بود، از کار بیکار کردند.

تجمع در برابر کاخ دادگستری

در تجمع زنان مقابل کاخ دادگستری، همانا ناطق تاریخ‌شناس معاصر به سخنرانی پرداخت و گفت ما مخالف حجاب نیستیم بلکه مخالف تحمیل آن هستیم.

در همین روز کیهان با حجت‌الاسلام اشراقی، داماد آیت‌الله خمینی مصاحبه‌ای انجام داده بود. وی در این مصاحبه گفته بود: «باید حجاب رعایت شود و قوانین اسلامی مو به مو اجرا گردد و در همه مؤسسات و دانشگاه‌ها به این موضوع توجه شود. اما باید در نظر داشت که حجاب به معنای چادر نیست. همین قدر که موها و اندام خانم‌ها پوشانده شود و لباس آبرومند باشد، حالا به هر شکلی مهم نیست. چادر چیز متعارفی است و بسیار خوب است. اما به خاطر طرز کار و نوع کار خانم‌ها شاید گاهی پوشاندن بدن و مو به طریق دیگر هم حجاب باشد، حرفی نیست. باید طبق نظر مبارک امام حجاب اسلامی در سطح کشور توسط خانم‌ها با اشتیاق اجرا شود ... در مورد اقلیت‌های مذهبی همیشه نظر مبارک امام این بوده که آنها از هر حیث مورد احترام و حمایت باشند. اما اگر خانم‌های اقلیت‌های مذهبی هم رعایت حجاب اسلامی را بکنند چه بهتر». (کیهان ۱۷ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۶ صفحه ۲)

گروه‌های مختلف زنان در روزهای بعد در مناطق مختلف تهران به صورت خودجوش دست به تظاهرات زدند. حدود ۱۵ هزار زن نیز به گزارش روزنامه کیهان، مقابل دفتر مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت دست به اجتماع زدند

اعتراض‌ها در دیگر شهرهای کشور

غیر از تهران در چندین شهر دیگر از جمله سنجند، اصفهان، ارومیه، کرمانشاه و بندر عباس نیز گزارشاتی از تظاهرات زنان در اعتراض به حجاب اجباری منتشر می‌شد.

در مقابل زنان معترض عده‌ای نیز بودند که به مخالفت با زنان و حمایت از حجاب اجباری به زنان حمله کردند. به گزارش روزنامه کیهان برخی از این افراد گلوله‌های برقی را که داخل آن سنگ گذاشته بودند به طرف زنان تظاهرات‌کننده پرتاب می‌کردند. در برخی از ادارات و شرکت‌ها نیز زنان در اعتراض به اجباری شدن حجاب دست از کار کشیدند. زنان کارمند بیمارستان‌های باور و هزارتختخوابی، مخبرات ۱۱۸ و ۱۲۴ و نیز کارکنان زن قسمت فروش هواپیمایی ملی ایران از جمله این زنان بودند.

در روز بیستم اسفندماه روزنامه کیهان گزارش مفصلی از راهپیمایی پنج هزار نفر از معلمان، دانش‌آموزان دختر، کارمندان وزارت خارجه و برخی هنرپیشگان تأثیر در مخالفت با حجاب اجباری منتشر کرد.

سیمین دانشور: اول کشور را بسازیم بعد به سراغ مسائل فقهی برویم!

روزنامه کیهان در تاریخ ۱۹ اسفند ۵۷ در کنار چاپ گزارش‌های مفصل از راهپیمایی‌های زنان، یادداشتی از سیمین دانشور، نویسنده و همسر جلال آل‌احمد منتشر کرد. خانم دانشور در این مقاله حجاب را مسئله‌ای فرعی دانسته و از هر دو گروه طرفداران و مخالفان حجاب خواسته بود که بهانه به دست ضدانقلاب ندهند و به مسائل مهم‌تر بپردازند.

سیمین دانشور نوشت: «ما هر وقت نتوانستیم این خانه‌ی ویران را آباد کنیم، اقتصادش را سر و سامان دهیم، کشاورزی را به جایی برسانیم، حکومت عدل و آزادی را برقرار سازیم، هر وقت تمامی مردم این سرزمین سیر و پوشیده و دارای سقّی امن بر بالای سرشان شدند و از آموزش و پرورش و بهداشت همگانی بهره‌مند گردیدند، می‌توانیم به سراغ مسائل فرعی و فقهی برویم، می‌توانیم سر فرصت و با خیال آسوده و در خانه‌ای از پای بست محکم بنشینیم و به سر و وضع زنان بپردازیم». (کیهان ۱۹ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۷ صفحه ۴)

در تمام این چند روز گروه‌های سیاسی از اظهار نظر مستقیم در مورد موضوع حجاب پرهیز می‌کردند و یا آن را موضوعی فرعی قلمداد می‌کردند. از جمله اسلام کاظمیه نویسنده منسوب به طیف چپ که در مقاله‌ای در روزنامه کیهان مورخ ۲۱ اسفند، ضمن انتقاد از عده کردن مسئله زن و حجاب، آن را امری روشنفکرانه و دور از نیازهای واقعی جامعه آن روز ایران خواند. همانا ناطق نیز در مقاله‌اش در این باره چنین می‌نویسد: «رفتند گزارش دادند که ما لخت به وزارتخانه‌ها رفته‌ایم. من از شما می‌پرسم در این زمستان سرد چطور یک زن لخت می‌تواند به وزارتخانه‌ها برود. عنوان کردن مسئله زن در این برهه از مبارزه یک مسئله انحرافی است. ما نباید در این شرایط مسأله‌ای که نام مسأله زن داشته باشیم. یک بار چیزی در مورد حجاب گفتند و بعد هم پس گرفتند بنابراین برای این مسئله نباید درگیری ایجاد کنیم باید با مجاهدین همراه باشیم حتی اگر روسری به سر کنیم بشرط آنکه ما بدانیم به نام ما توطئه نمی‌شود و نظام شاهنشاهی برگرداند نمی‌شود». (کیهان ۲۱ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۹ صفحه ۴)



پیشنهاد مدنی توسط چندین ایمیل

تجلیل از بهمن فرمان آرا

وقتی هر روز مخالفان خودمان را تحریم می‌کنیم، پس باید موافقانمان را هم تجلیل کنیم. هنوز زمان زیادی از نامه خواندنی «بهمن فرمان آرا» نگذشته است که فراموش کنیم. ما نباید حمایت فرمان آرا را از ایران و ایرانی، در زمانی که بدترین ساعت‌های زندگیمان را می‌گذرانیم، از یاد ببریم. او خودش را از ما دانست و ما نیز باید خود را از او بدانیم. برای حمایت از بهمن فرمان آرا به سینما می‌رویم و با کمک همه دوستان سبزان، فیلم او را به پرفروش‌ترین فیلم سینمای ایران تبدیل می‌کنیم. حتماً که نباید اعتراض خودمان را با مشت گره کرده نمایش دهیم.

این هم یک راه بی‌ضرر و بی‌خطر است. می‌توانیم با حضور چشمگیر در سینماها به جای خیابان، اعتراض خود را نشان دهیم. بدون اینکه نگران لباس شخصی‌ها و گاردها باشیم.

وعده همه ما، سینماهای نمایش‌دهنده فیلم خاک‌آشنا

فدالله پیوست، پورتانیم می‌کند.

خاک‌آشنا

فیلمی از بهمن فرمان آرا

رستا کیانیان، بابک حمیدیان، مریم بهرمانی، رویا نونهالی، بهنا فرعی
مصطفی قاندرلگی، فرزین ماهویی، رستا آزادی‌پور و نیکو نرگسند
مدیرانباری: حسن زاهدی، سدا آذاری و مکتبی، سعیدرضا دلیا پاک و رضا نریمانی‌زاده
موسیقی متن: کارن صامپوئیان
تدوین: عباسی کشوری
مدیر فیلم‌برداری: محمود کارزلی
تدوین: نوبنده و کارگردان: بهمن فرمان آرا



نامه بهمن فرمان آرا

ساکت نمی توان نشست!

با سلام به دوستان، من یک ایرانیم. قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول دارم ولی در هیچ جای این قانون از من خواسته نشده کورکورانه دروغ را بپذیرم. اگر تا کنون تن به امضاهای دسته جمعی نداده‌ام به خاطر این بوده که می‌خواهم فقط خودم مسئول حرفم باشم و این یاد داشت کوتاه نیز به همین دلیل است.

ضیافت سکوتی که ما به آن دعوت شده ایم حاصلی جز خنق نخواهد داشت و ما را تا ابد در مقابل ندای خونین شرمسار خواهد کرد. با اعتقاد به این گفته سزار که "تزو هزار بار می‌میرد ولی شجاع یکبار" به خاطر آزادی و عدالت اجتماعی برای همه ایرانیان این گام را بر میدارم.

مهم نیست که من دیگر فیلم نسازم. مهم این است که به هر سازی نرقصم. چون دیگر در ۶۸ سالگی دیگر برانده نیست. نه قهرمانم و نه می‌خواهم قهرمان باشم و نمیدانم جسم فرسوده‌ام در بند چقدر تاب می‌آورد قبل از این که هر چه جلوبیم بگذارند امضا کنم. در خاتمه با دو بیت از غزل شاعر گرانمایه سیمین بهبهانی که در سال ۱۳۵۳ سروده حرفم را تمام می‌کنم.

وقتی که سیم حکم کند زر خدا شود وقتی دروغ داور هر ماجرا شود
وقتی هوا، هوای تنفس، هوای زیست سر پوش مرگ بر سر صدها صدا شود

ساکت نمی‌توان نشست.

به امید روزی که آزادی و عدالت در این خاک پاک ایران برقرار شود و ما بتوانیم با افتخار سرود "ای ایران" را با صدای بلند بخوانیم و از ته دل بدانیم که این مرز واقعا پر گوهر است.

برای شما

همیشه

بهمن فرمان آرا

سوم تیر ۱۳۸۸

نگاهی به فیلم و کتاب اسپارتاکوس سرکوب قیام، به معنای پیروزی قدرت نیست فرج سرکوهی (منتقد و روزنامه نگار)

رمان پرآوازه اسپارتاکوس، نوشته هوارد فاست، با ترجمه ابراهیم یونسی، که ۲۱ سال پس از آخرین چاپ خود منتشر شد، از بهترین نمونه های ژانر رمان تاریخی در ادبیات جهان است.

این رمان حماسی روایت داستانی شده شورشی را به تصویر می کشد که گرچه ناکام ماند اما به گفته اکثر مورخان پایه های بزرگ ترین قدرت روزگار خود را لرزاند، زمینه سقوط امپراطوری رم را فراهم کرد و نشان داد که سرکوب و شکست قیام گاهی به معنای پیروزی قدرت نیست.

در بهترین نمونه های ژانر رمان تاریخی، چون جنگ و صلح تولستوی و اسپارتاکوس، پیرنگی پر کشش و جذاب، شخصیت هایی زنده، چند بعدی و خون دار، فضای بازآفرینی شده گذشته و زبان روایتی روان و بی تعقید با چالش های ابدی و فراتاریخی بشری تلفیق می شوند، رمان زمان خود را می شکند و به جاودانگی می رسد.

هوارد فاست در سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱، به روزگاری که در زندان بود، از بزرگ ترین قیام بردگان رم در قرن اول پیش از میلاد، چون دسستامیه و زمینه یکی از بهترین، جذاب ترین و خوش ساخت ترین رمان های تاریخی جهان بهره گرفت و با بازآفرینی فضا و شخصیت های زنده در قالب پیرنگی منسجم، رخدادی بزرگ و ده ها قهرمان تاریخی را در اثری ادبی جاودانه کرد.

چالش ها و درون مایه های دو رمان رمان «اسپارتاکوس» و «شهروند تام پین» «فاوست از زمان داستان فرارفته و برخی موقعیت های فرازمانی بشری چون توفان های درونی در موقعیت های بحرانی، عشق و نفرت، وفاداری و خیانت، شور آزادی خواهی و گرایش به قدرت طلبی، شادمانی پیروزی و رنج ناکامی، چالش آزادی با قدرت و مبارزه مردمی ستم دیده را با استبدادی که قدرت او را کور کرده است، به تصویر می کشد.

اسپارتاکوس را به رغم پایان غمبار قهرمان اصلی آن، رمانی حماسی و سرودی در ستایش انسان هایی می دانند که در برابر قدرت قد بر می افرازند، خرد و جان در کار می کنند، نیاز زمانه را علیه محویت زمان در می یابند و روایتی متفاوت با روایت قدرت از خود و تاریخ خلق می کنند.

فاوست در اسپارتاکوس از تقلیل کراسوس، ژنرال هوشمندی که در رمان پیروز حادثه اما شکست خورده تاریخ است و اسپارتاکوس، برده ای که در رمان شکست می خورد تا در تاریخ و در ادبیات پیروز شود، حماسه ای جذاب و پرکشش خلق کرده است.

فاوست در سال ۱۹۱۴ در نیویورک در خانواده ای کارگری چشم به جهان گشود، تا سال ۱۹۴۵ با مشاغل گوناگونی چون باربری بندر، جوب بری و پانوی پیروز روزگار گذراند و در این سال خبرنگار شد. فاست با انتشار چند رمان پرخواننده و بالارش به شهرت رسید، به مبارزه

چپ جهانی آن روزگار علیه استبداد و سرمایه پیوست و عضو حزب کمونیست آمریکا و عضو هیئت تحریریه روزنامه دلی و رکر شد.

به دوران قدرت سناتور مک کارتی و تصفیه چپ از عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در آمریکا، فاست به کمیته اقامت ضد آمریکائی احضار شد و به دلیل خودداری از افشای نام همکاران خود به زندان افتاد. پس از آزادی از زندان همکاری خود را با حزب کمونیست ادامه داد و در شورای جهانی صلح فعال شد و جایزه صلح استالین را، که در آن روزگار معتبرترین جایزه چپ سنتی هوادار شوروی سابق بود، دریافت کرد.

در سال ۱۹۵۶، به هنگامی که گزارش تکان دهنده خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی سابق، از جنایات و دیکتاتوری حزب کمونیست و استالین پرده برداشت، فاست نیز چون بسیاری از روشنفکران عضو و هوادار حزب کمونیست، تلخکامی توهم زدانی و رنج نقد خویش را تجربه کرد.

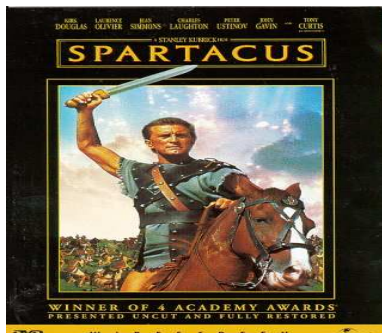
فاوست با نوشتن کتاب خدای عریان در سال ۱۹۵۷ از بدل شدن آرمانی انسانی به مکتبی در خدمت قدرت استبدادی و جنایت، تصویری زنده از رنج توهم زدایی باورمندانی را به دست داد که خدای ذهنی خود را برهنه می بیند و در خدای برهنه خود با شیطانی مستبد رو به رو می شوند. فاست از حزب کمونیست آمریکا استعفا داد و به روایتی اخراج شد.

فاوست در سال های آخر عمر استاد دانشگاه ایندیانا بود و در سال ۲۰۰۳ در ۸۸ سالگی درگذشت. بسیاری از آثار فاست از جمله زاده آزادی، آخرین مرز، رام ناشدنی، شهروند تام پین، خدای عریان، موسی، مهاجران و مجموعه داستان کوتاه ژنرال به یک فرشته شلیک کرد، به فارسی ترجمه شده اند.

دکتر ابراهیم یونسی، مترجم اسپارتاکوس، نیز برخی از تجربه های تلخ و شیرین فاست را از سر گذرانیده است.

ابراهیم یونسی در سال ۱۳۰۵ در شهر کردنشین بانه در استان کردستان متولد شد. به ارتش پیوست و دکترای اقتصاد خود را از دانشگاه سوربون فرانسه دریافت کرد. یونسی که چون فاست سودای عدالت و آزادی در سر داشت، در دهه سی به سازمان افسری حزب توده ایران پیوست که در آن روزگار به گرایش چپ سنتی هوادار شوروی سابق تعلق داشت.

ابراهیم یونسی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاد و به اعدام و با تخفیف به حبس ابد محکوم و پس از چند سال از زندان آزاد شد و چون فاست خدای روزگار جوانی خود را برهنه دید و از حزب توده کناره گرفت اما سودای عدالت و آزادی را رها نکرد. یونسی با ترجمه روان، وفادار و به اصل و زیبای بیش از ۸۰ کتاب با ارزش، یکی از معتبرترین و بهترین مترجمان نیم اخیر ایران است.





۱۰ حادثه ای که جهان را تکان داد

eskafi@gmail.com

۱۰ حادثه جهان را در نوردید و آن را دیگرگونه کرد. فیلم مرگ فجیع ندا یکی از آنها بود.

نهایت فداکاری

بعضی اوقات یک عکس قدرت این را دارد که دنیا را عوض کند. در 11 ژوئن 1963 رهبر بودایی Thich Quang Duc چهار زانو در خیابان شلوغی در Saigon نشست. سطل بنزینی را روی خودش ریخت. آتش را روشن کرد و خیلی سریع در شعله های آتش محو شد. دلیل این کار وی اعتراض به آزار و اذیت آمریکایی های مستقر در ویتنام جنوبی بر علیه بودایی ها بود. این روش اعتراض توسط بودایی های دیگر هم انجام شد و رئیس جمهور Ngo Dinh Diem را از محبوبیت به پایین کشید و طولی نکشید که در نوامبر 1963 او از قدرت توسط کودتا کنار کشید شد و به دار اعدام آویخته شد.

سقوط صدام

در هنگامی که آمریکا در حال جنگ با عراق بود. در میان مردم حرف برکناری بدنامترین دیکتاتور دنیا بحثی بود که شادمانی را بر روی عراقی ها می آورد. در 9 آوریل 2003 وقتی ارتش آمریکا به بغداد رسید. مردم عراق دور مجسمه ی صدام حسین در میدان Firdos جمع شدند و با کمک یگان کوچکی از آمریکایی ها با ماشین مجسمه را به زمین انداختند.

همرده در Ohio

در 4 می 1970 یک دعوی ناخوشایند ویتنامی در دانشگاه Kent رخ داد. وقتی دانشجو ها پارکند شدند سربازان گارد Ohio رو به جمعیت آتش کشیدند. که 4 نفر کشته و 9 نفر زخمی به جا گذاشت. این کشتار باعث شد صدها دانشجو و دانشکده به نشانه ی اعتراض تعطیل کنند و به سمبلی از اعتراض به آتش گشودند و سیاست های تند تبدیل شود. به غیر از تمامی عکس هایی که گرفته شد عکس پسر 14 ساله بنام Miller Jeffrey توسط John Filo انداخته شد و فردای آنروز در صد ها روزنامه چاپ شد و جایزه ی Pulitzer Prize را برد.

کنسرتی در تفرجگاه

Marian Anderson اولین خواننده ی آمریکایی - آفریقایی بود که در اوج نژاد پرستی توانست با سختی های فراوان به شهرت برسد و در کاخ سفید اجرایی داشته باشد. اولین آهنگ وی که در رادیو با 75,000 شنونده پخش شد "کشور من" بود که این آهنگ نشانه ی حقوق بشر بود و سمبلی برای آغاز آزادی شد.

رای دادن با لنگه کفش

"این بوسه ی خداحافظی تو ای سگا!" حرفی بود که خبرنگار عراقی Muntazer al-Zaidi با پرتاب لنگه کفش به George W. Bush در کنفرانس خبری Dec. 14, 2008 زد. این تصویر پس از پخش در دنیا خبرنگار را به یک چهره ی قهرمان تبدیل کرد.

متلاشی کردن دیوار

وقتی در سال 1961 دیوار برلین بین برلین غربی و شرقی ساخته شد. این کار سمبل جنگ بین دو طرف بود. جنگ سرد. در نوامبر 1989 لحظه ای تاریخی اروپا را عوض کرد. آلمان شرقی اعلام کرد که تمایل دارد دیوار های ما بین را بردارد که باعث شد 10 ها هزار نفر به خیابان بیایند و خوشحالی کنند. بعد از 28 سال دیوار فرو ریخته شد و آلمان متحد رقم خورد.

ایستادن بوسیله ی نشستن

آفریقایی- آمریکایی های Montgomery هفتاد درصد مسافران اتوبوس را تشکیل می دادند. ولی Rosa Parks هنوز در سال 1955 مشکل برای نشستن بر روی صندلی داشت. این قانونی بود که به او می گفت باید جایت را به مرد سفید پوست بدهی. و این دلیل بازداشت وی در اتوبوس Montgomery Bus Boycott بود. 1 سال بعد این قانون حذف شد و این بانو بعنوان مادر حرکت حقوق مساوی انسانی شناخته شد.

مشت ها در آسمان

دوندگان آفریقایی آمریکایی المپیک مکزیک 1968 Tommie Smith رتبه ی اول و John Carlos رتبه ی سوم پس از قهرمانی دستان خود را بعنوان اعتراض به نژاد پرستی در آمریکا مشت شده به آسمان بردند. رتبه ی دوم این مسابقه Peter Norman استرالیایی نشان حقوق بشر را بر روی گرمکن خود زد. کار او از وی قهرمانی فراموش نشدنی ساخت. هر دو سیاه پوست بخاطر حرکتشان از مسابقات حذف شدند و آن ها هیچ وقت کاری که کرده بودند را تکذیب نکردند.

شورش نا شناخته

بعد از مرگ رهبر دموکراسی Hu Yaobang در اواسط 1989، دانشجویان در میدان Tiananmen پکن دور هم جمع شدن که مرگ وی را عزاداری کنند. بعد از 7 هفته از مرگ وی مردم به خیابان ها می آمدند برای تحقق آزادی خود. دولت چین برای پخش جمعیت معترض تانک های نظامی خود را وارد خیابان ها کرد و بطور تصادفی شلیک هایی می کرد که جمعیت پخش شوند. بالای 200 نفر کشته شدند. در این شلوغی مردی دقیقاً رخ به رخ تانک ها ایستاد که جلوی کشته شدن مردم با بگیرد. این مرد ناشناخته تاریخ ساز شد. بعضی ها می گویند وی کشته شد بعضی ها هم می گویند در تایوان مخفی شده است.

چشمان با زندا

بیشتر اتفاقات بعد از انتخابات ایران توسط دوربین های معمولی عکس برداری شد و از طریق ایمیل و اس ام اس وقایع به گوش هم رسید. شاید ندا آقا سلطان 26 ساله هیچ موقع فکر نمی کرد لحظات آخر زندگی اش اینگونه به دور دنیا سفر کند. این کلیپ 40 ثانیه ای که صحنه ای را نشان می دهد که وی تیر خورده است و با چشم هایش به دوربین نگاه می کند خیلی ها را ناراحت و به گریه انداخته است. ندا به زبان فارسی یعنی صدا یا صدا کردن. پس از پخش بین المللی این کلیپ ندا به سمبل اعتراضات مخالفان تبدیل شد.



سیزده دلیل برای امیدواری

مهدی معتمدی مهر

Motmehr86@gmail.com

" تقدیم و به یاد دوست عزیز دربند، محمدرضا جلالی‌پور
که با دلایل خود، جامعه را به حرکت و امید دعوت می‌کرد."

فجایع تلخی که از فردای دهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری ایران رقم خورد، قاعدتا باید آدم را از هرگونه دل‌خوشی بر حذر دارد و در چنین فضایی چه بسا سخن گفتن از امید، خوش‌بینی و فقدان واقع‌بینی نام‌گیرد. در پاسخ به این پرسش که آیا کودتا پیروز شده است یا خیر؟ به این امر باید توجه داشت که اگرچه ممکن است، دولتی که در تقابل با خواست و رای مردم قرار دارد در مقام حکومت مستقر شده باشد، اما سرزندگی و نشاط جاری حکایت از آن دارد که گویی رنگ سبز جنبش، بر سایه‌ی سیاه شب کودتایی چنان سیطره یافته که با اطمینان می‌توان ادعا کرد، تلاش از پی آزادی و دموکراسی، به واقعیت مانا، مستمر و غیرقابل انکار جامعه‌ی امروز ایران بدل شده است. زندگیا مهدی اخوان ثالث در ترسیم فضای پس از مرداد 1332 می‌سراید: " در اجاجی طمع شعله نمی‌بندم، خردک شرری هست هنوز؟" و حال آن که صفوف متراکم ملت که این روزها حق و رای خود را نه در محافل چانه‌زنی نخبگان و سیاست‌ورزان حرفه‌ای که در خیابان‌ها سراغ می‌گیرند، نشان از شعله‌های سرکش آتشی جاوید و انگیزه و عزمی راسخ در راستای عدم پذیرش وضع موجود و تغییر آن دارد و مگر می‌توان زنده و پایدار ماند، بی آن‌که رو به سوی فانوس‌های کوچک اما بی‌شماری داشت که از جان و آرمان ملتی خسته از رنج استبداد سوسو می‌گیرند. نگارنده‌ی این سطور به جد باور دارد که به دلایل زیر می‌توان و باید به سیر حوادث جاری امیدوار بود:

دموکراسی به مثابه‌ی یک خواست عمومی

یکی از دستاوردهای جنبش اخیر آن است که دموکراسی به خواستی فراگیر در جامعه‌ی ایران چه در صفوف توده‌های مردم و چه در سطوح روشن‌فکران بدل شده است. گروه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی با حفظ مواضع اصولی و باورهای ایدئولوژیک خویش، اما به دور از یک فضای ذهنی صرف و در یک فرآیند نتیجه‌گرا، حاکمیت قانون، دموکراسی و حقوق و آزادی‌های بنیادین ملت را به عنوان پیش‌نیاز اساسی توسعه و شرط گذار به سوی آینده‌ی روشن مطرح می‌کنند. امروزه دیگر این بحث که " آزادی و دموکراسی لوکس است و یا آن که عدالت اولویت دارد یا آزادی؟ " در مجامع عمومی و حتی روشن‌فکری خریداری ندارد و اجماعی همگانی حول این محور ایجاد شده است که توسعه‌ی سیاسی، گام نخست در مسیر هرگونه تحول و پیشرفت در این کشور محسوب می‌شود. امروزه حتی بسیاری از محافظه‌کاران معروف نیز به این نتیجه رهنمون شده‌اند که دموکراسی بدیلی ندارد و عدم پذیرش قواعد بازی دموکراتیک نظیر انتخابات آزاد، سالم و عادلانه، امنیت و یا حفظ حقوق شهروندی، اقلی است که موجودیت و ثبات همه را به مخاطره می‌افکند و حتی در این میان، سابقه‌ی کارگزاری حاکمیت و تقرب به بالاترین مناصب حکومتی نیز نمی‌تواند تضمین و حاشیه‌ی امنی برای کسی فراهم آورد.

آرایش جدید نیروهای سیاسی

از جمله تأثیرات مثبت دیگر جنبش سبز ایران مرزبندی‌ها و آرایش نوینی است که نیروهای سیاسی ایران در هر دو طیف اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران برگزیده و رویکرد دیگرگونه‌ای است که بر این اساس در فضای سیاسی ایران پدید آمده است. امروز، جگاریان و تاج‌زاده و میردامادی و نبوی و عطریان‌فر و ابیطی و رمضان‌زاده از احزاب واجد پروانه‌ی رسمی و اصطلاحاً طیف اصلاح‌طلبان درون حاکمیت، در همان زندانی محبوس‌اند که محمد توسلی و عماد بهاور به عنوان اعضای نهضت آزادی ایران و زیدآبادی و کیوان صمیمی و عبدالله مومنی به مثابه‌ی بخشی از اپوزیسیون خارج از حاکمیت در آن به سر می‌پرند. فرزند آقای روح‌الامینی به عنوان مشاور ارشد یکی از کاندیداهای محافظه‌کار به همان سرنوشتی گرفتار آمده که ندا آقا سلطان‌ها و سهراب اعرابی‌ها بدان محکوم شدند و این واقعیتی است که مرزبندی‌های کهنه‌ی خودی و غیرو خودی را در مرحله‌ی عمل نامعتبر کرده و یادآور این حقیقت و ضرورت است که همسرنوشتی تمامی قربانیان نقض حقوق بشر در ایران، فارغ از گرایشات و تمایزات اعتقادی و سیاسی و حتی پایگاه اجتماعی ایشان، احاد ملت اعم از زنان، نویسندگان، کارگران، دانشجویان، فعالان سیاسی و حتی روحانیون غیر همسو با تمامیت‌خواهان حاکم را به عمل هماهنگ و اقدام مشترک رهنمون می‌سازد. امروزه دیگر عناوین سابق جناح‌بندی‌ها مانند چپ و راست یا محافظه‌کار و اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، مبین وضعیت دقیق آرایش نیروهای سیاسی در ایران نیستند و بلکه عبارات دموکراسی‌خواهان و مخالفان دموکراسی از بار معنایی دقیق‌تر و کارآمدی بیشتری برخوردارند. عملکرد حامیان آقای احمدی‌نژاد و طراحان 22 خرداد 1388 و کسانی که به صراحت از عدم نقش آری مردم در مشروعیت حکومت سخن گفته و فتوا پر اکندند و در مقابل، کسانی که مشروعیت نظام و حکومت را مشروط به خواست ملت اعلام کردند، به نحوی آشکار از تفاوت این دو نگرش پرده برداشت. در این میان که نبودن کسانی که از اردوگاه اصول‌گرایان به جرگه‌ی حامیان دموکراسی و حقوق ملت پیوستند و حتی مجتهدینی که به صراحت ابراز داشتند، حکومت برآمده از تقلب با تنفیذ ولی فقیه نیز مشروعیت نمی‌گیرد.

بسط ظرفیت‌های قانونی

از جمله نتایج مثبتی که در این چند روزه فراهم آمد آن است که اصلاح‌طلبان به درستی دریافتند که در حوزه‌ی فعالیت‌های قانونی، باید به تمام ظرفیت‌های قانون اساسی ایران پای‌بندی و توجه نشان داد و این امری بود که به ویژه احزابی مانند جبهه‌ی مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران، مجمع روحانیون مبارز و حتی اعتماد ملی تا این اواخر نسبت به آن کمتر عنایت نشان داده بودند. اصلاح‌طلبان تا پیش از انتخابات اخیر، در برابر سوال اساسی چه باید کرد؟ تنها به پاسخ حداقلی " مشارکت گسترده در انتخابات " بسنده می‌کردند اما سیر حوادث و وقایع به وضوح آشکار ساخت که صرف دعوت برای شرکت در پای صندوق‌های رای، نمی‌تواند نسخه‌ی مطمئنی برای حل معضلات ملی به شمار رود و صیانت از آرا به سازوکار دقیق‌تری نیاز دارد. دعوت به اجتماعات عمومی، ابطال انتخابات، شکایت از مجریان و ناظران انتخابات در مراجع قضایی داخلی و بین‌المللی، ضرورت نظارت قانونی بر عملکرد نهادهای منصوب رهبری مانند شورای نگهبان و صدا و سیما و نهایتاً درخواست نظارت بین‌المللی برای حفظ سلامت انتخابات از جمله ظرفیت‌های قانونی هستند که تنها در وقایع اخیر مورد توجه عام فعالان سیاسی قرار گرفته‌اند. زمانی که کاندیداها با ادعای انجام تقلب خواهان ابطال انتخابات هستند، بدیهی است که برای برگزاری مجدد انتخابات به هیچ وجه وزارت کشور و شورای نگهبان را صالح و مورد اعتماد ندانسته و جویای سازوکاری دیگر خواهند بود.

تاکید بر آرمان‌های انقلاب و اصول قانون اساسی

امروزه به یمن تصمیم‌سازی‌ها و تشنج‌آفرینی‌های کاندیدای پیروز اعلام شده‌ی انتخابات ریاست جمهوری، حتی مقامات راست‌گرا و محافظه‌کاری مانند آقای علی لاریجانی نیز بازگشت به آرمان‌های انقلاب و اصول قانون اساسی، یعنی آزادی، استقلال و حاکمیت قانون را یگانه راه حل خروج از بحران قلمداد می‌کنند. آقای هاشمی رفسنجانی به صراحت و برای نخستین بار اعلام می‌کند که نگران جمهوریت نظام است و از سوی دیگر نیز برداشت حاکم از وجه اسلامیت را مغایر با آموزه‌های دینی، سیره‌ی پیامبر (ص) و علی (ع) و حتی مخالف با عملکرد و باورهای رهبر فقید انقلاب بر می‌شمارد.

جنبشی فاقد خشونت

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد جنبش سبز ایران آن که در وقایع پس از انتخابات نیز جاری بود، عدم بروز خشونت‌گرایی از سوی مردم اعم از حامیان اصلاح‌طلبان و یا مخالفان ایشان بود. فضای داغ مباحثات انتخاباتی که از مناظره‌های تلویزیونی سرچشمه می‌گرفت و در ستادهای کاندیداها ادامه می‌یافت، نشان از این واقعیت منحصر به فرد داشت که به رغم دو قطبی شدن فضا، از شروع تبلیغات تا برگزاری انتخابات، هیچ درگیری حاد خشونت‌آمیزی میان طرفداران کاندیداها گزارش نشد. در فضای اعتراضات و تجمع‌هایی که از فردای انتخابات به وجود آمد نیز، به رغم حضور چندین میلیونی طرفداران اصلاح‌طلبان باز هم خشونت از سوی این طیف پدید نیامده و گزارش نشد. عملکرد نیروهای انتظامی و نظامی شانس‌نامدار با سوابق روشن نیز حکایت از آن داشت که حتی اینان نیز تمایلی به درگیری و اعمال خشونت نداشته‌اند. به زعم نویسنده و بنا بر مشاهدات عینی، حساب نیروهای شبه نظامی و لباس شخصی که به مردم حمله می‌کردند را حتی باید از رای‌دهندگان به کاندیدای منتخب وزارت کشور جدا کرد. بدیهی است که طیف اصلی کسانی که به آقای احمدی‌نژاد رای دادند نیز هرگز حاضر به اعمال خشونت علیه آحاد ملت نبوده و در این خصوص نقش و موافقتی نداشته‌اند. امروزه شناخت عاملان و آمران کشتار و ضرب و شتم مردم کار دشواری نیست و به سهولت می‌توان پایگاه خشونت‌ورزان را شناسایی کرد.

برخوردار از حمایت جهانی

به رغم دوران جنگ سرد، امروزه گسترش حاکمیت‌های دموکراتیک در جهان سوم، هیچ تعارضی با منافع کشور‌های توسعه‌یافته ندارد و حتی با توجه به تأثیراتی که تمیق دموکراسی در منطقه می‌تواند ایجاد کند و مهم‌ترین آن، ثبات سیاسی و اقتصادی است، شاهد آن هستیم که جنبش سبز دموکراسی‌خواهی ایران از حمایت بی‌نظیری در سطح مجامع دولتی و نهادهای بین‌المللی برخوردار است. البته در این میان باید حساب اسرائیل و لابی صهیونیسم را از بقیه جدا کرد. به عبارت دیگر به جز اسرائیل که آشکارا تعارض و عدم هماهنگی خود را با جنبش ملی ایران نشان می‌دهد، این جنبش مورد حمایت عموم جنبش‌های آزادی‌خواه و دموکراتیک جهان و همچنین شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی معتبر بین‌المللی قرار دارد. حمایت روشن‌فکران و شخصیت‌هایی مانند چامسکی، امبرتو کوکو، دبیرکل سازمان ملل متحد، کمیسر عالی سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر، رییس سازمان عفو بین‌الملل و بسیاری افراد دیگر، گواه صحت این ادعا می‌تواند محسوب شود.

پذیرش عام شیوه‌ی اصلاح‌طلبی

از جمله دستاوردهای دیگر این جنبش، ایجاد وحدت اکثریت ملت و روشن‌فکران ایران در سراسر جهان حول شیوه‌ی مبارزه‌ی اصلاح‌طلبانه با دو شاخصه‌ی حرکت علنی و در چارچوب قانون اساسی بود. بر اساس اجماعی عملی که اقتضای ذات جنبش سبز ایران بود، نیروهای سیاسی و اجتماعی این جنبش که بی‌هیچ اغراقی می‌توان ادعا کرد آحاد میلیونی ملت ایران را در بر



می‌گیرد، به دور از فضاهای ذهنی و ایدئولوژیک صرف و البته با حفظ مواضع اصولی خویش، با شرکت گسترده در انتخابات و سپس مشارکت فعالانه در اعتراضات و تجمعات خیابانی و حول کاندیدایی که چه بسا بر اساس پیش‌داوری‌ها و ذهنیت‌های قبلی باید از او اعراض می‌جستند و در چارچوب قانونی اساسی‌ای که خالی از اشکالات اساسی نبود، در عمل به جنبشی پیوستند که هدفش نه تغییر ساختار نظام سیاسی که حفظ نظام و اصلاح ساختار حقیقی قدرت بود و از این رو، راهبردی را برگزیدند که اصلاح‌طلبی را موثرترین و کم‌هزینه‌ترین شیوه مبارزه در راستای تقویت فرآیند دموکراسی ارزیابی می‌کرد. نکته‌ی جالب آن که حتی بسیاری از شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی که طی سی سال گذشته عنوان می‌کردند، جمهوری اسلامی ایران قابل اصلاح نیست و خود را در فضایی ساختارشکن تعریف می‌کردند، امروز دوشادوش مردم ایران دیده می‌شوند.

پذیرش هزینه‌های مبارزه‌ی سیاسی از سوی مردم

در آسیب‌شناسی احزاب ایران بارها گفته شده که یکی از مشکلات گروه‌های سیاسی، عدم اقبال مردم محسوب می‌شود. به همین جهت به جز یکی دو استثنا مانند حزب توده‌ی ایران و سازمان مجاهدین خلق، مابقی احزاب سیاسی ایران هرگز از تعداد انبوه اعضا و یارگیری گسترده برخوردار نبوده‌اند و همین امر از یک سو، هزینه‌ی فعالان سیاسی را افزایش داده و از سوی دیگر حاکمیت را به اتخاذ شیوه‌های کم‌هزینه‌ی سرکوبگری و حتی حذف فیزیکی مخالفان سوق داده است. این واقعیت متأسفانه در تاریخ معاصر ایران مهم‌ترین دکتترین امنیتی حکومت‌های غیر مردمی محسوب می‌شده که عیان‌ترین مصداق آن در پروژیه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای به چشم خورد. در حالی که تا چند ماه پیش، تعداد بسیاری حاضر به پذیرش هزینه‌های فعالیت سیاسی نبودند و پرامضاترین نامه‌ها و بیانه‌های سیاسی با حداکثر هزار امضا منتشر می‌شد، امروز خوشبختانه مردم در وسیع‌ترین سطح ممکن به جنبش پیوسته و سنگین‌ترین هزینه‌ها را از زندان و شکنجه گرفته تا شهادت، پذیرفته‌اند. بیهی است که این جو در چگونگی تداوم و کیفیت مبارزات سیاسی آینده و همچنین نحوه‌ی برخورد حاکمیت تأثیرگذار خواهد بود.

رهبری جنبش

در طول صد و بیست سال گذشته یعنی از زمان شکل‌گیری نهضت تنباکو و از وقتی که مبارزات استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی ملت ایران به منظور دستیابی به حاکمیت ملت و حکومت قانون با رویکردی مدرن تحت عنوان نهضت قانون اساسی (مشروطه‌خواهی- CONSTITUTION) آغاز شد، این نخستین بار است که جنبشی شکل گرفته و روشن‌فکران و حتی روحانیون از شان و حقوق ویژه‌ای برخوردار نبوده و جایگاهی والا‌تر از صفوف مردم را برنگزیده‌اند. ندا آقا سلطان، سهراب اعرابی و باقی قهرمانان جنبش سبز ایران از خود مردم هستند و حتی افرادی مانند آقایان کربوبی و خاتمی و مجتهدین و مراجعی مانند آیات عظام منتظری، صائمی، بیات زنجانی، موسوی اردبیلی، علی محمد دستغیب و بسیاری دیگر در کنار مردم و دوشادوش مردم مبارزه می‌کنند و رهبری جنبش از آن کسی جز آحاد ملت نیست و این واقعیتی ارزشمند است که از یک سو نشان از بلوغ سیاسی ملی ایرانیان دارد و از سوی دیگر، سرازاز و نشانه‌ای جدی از پیروزی نهایی دموکراسی بر استبداد قلمداد می‌شود. نکته‌ی حایز اهمیت در این خصوص آن است که به رغم این ویژگی، هرگز نمی‌توان وجوه پوپولیستی برای جنبش سبز ایران قایل بود.

استبدادستیزی و دموکراسی‌خواهی

شاید برای نخستین بار در تاریخ صد ساله‌ی ایران باشد که مردم و نیروهای سیاسی در مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خود، ضرورت طرح توأمان استبدادستیزی و دموکراسی‌خواهی را درک کرده‌اند. بررسی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی 1357 نشان می‌دهد که اگرچه به عنوان یک شعار و آرمان ملی، دموکراسی‌خواهی همواره در کنار شعارهای استبدادستیزانه مانند "مرگ بر شاه و مرگ بر دیکتاتور" مطرح بوده است اما کمتر به زیر ساخت‌های استقرار دموکراسی مانند انتخابات آزاد، سالم و عادلانه توجه شده است. در خرداد 1376 نیز این امر مغفول ماند. شاید دکتر مصدق و نهضت ملی/اسلامی ایران تنها جریان‌هایی باشند که به اهمیت این امر عظیم توجه خاص نشان داد. پس از وقایع 22 خرداد 1388 و حضور میلیونی مردم در اعتراض به نتایج اعلام شده، آنچه بسیار پراهمیت می‌نماید و نه تنها مردم که حتی کاندیداهای اصلاح‌طلب نیز به آن توجه نشان داده‌اند، این است که افزون بر ابطال و تجدید انتخابات و در واقع افزون بر عدم پذیرش نتیجه‌ی اعلام شده، کل وضع موجود و تغییر تمامت ساختار حقیقی و حقوقی قدرت که منجر به چنین وقایع و نقض آزادی‌های بنیادین ملت می‌شود، مورد خواست عمومی قرار گرفته است. کاندیداها هم صادقانه نشان دادند که برای صندلی دولت چانه نمی‌زنند و دنبال تغییری اساسی‌تر و مصلحتی والا‌تر هستند.

شفافیت مواضع

یکی دیگر از ویژگی‌های جنبش سبز ایران، شفافیتی است که در مواضع هر دو طرف دیده می‌شود. طرفداران آقای احمدی‌نژاد هراسی ندارند که علناً انزجار خود را از دموکراسی اعلام کنند و "عبارت میزان رای ملت است" را مورد شدیدترین چالش‌ها و منازعات قرار دهند. تنورسین‌های فقهی این جریان، بی‌پرده از عدم تأثیر رای مردم بر مشروعیت حکومت سخن می‌گویند و آشکارا فتوا می‌دهند که برای حفظ اسلام و مصلحت نظام، به هر روشی می‌توان تمسک جست و آقای احمدی‌نژاد ابایی ندارد که میلیون‌ها شهروند این کشور را "خس و خاشاک و شورشی بنامد و تهدید کند که پس از مراسم تحلیف، یقه‌ی مخالفان را گرفته و سرشان را به سقف خواهد کوبید". بدین ترتیب، موانع ذهنی و عملی پیش روی جنبش دموکراسی‌خواهی ایران با شفافیت هرچه بیشتر اعلام موجودیت کرده است. از سوی دیگر مواضعی که برخی مراجع عظام و معتمدی از مقامات رده بالای نظام و به‌ویژه کاندیداهای اصلاح‌طلب مطرح می‌کنند، نظیر آن که به صراحت از اعتراضات مردمی حمایت کرده و رفتار تمامیت‌خواهان را به ساختارشکنی و براندازی نظام تغییر می‌کنند و یا اصراری که کاندیداها ی غریب‌پرواز اعلام شده در تداوم جنبش اخیر دارند و سخنان بی‌پرده‌ای مانند: "نظام برنگردد، مردم آن را بر می‌گردانند" و تصریح به این نکته که اصلاح‌طلبی تنها شیوه‌ی مبارزه نیست و در صورتی که نتیجه‌بخش نباشد، مردم به شیوه‌های دیگر خواهند اندیشید و حتی اشاره‌ی صریح آقای عبدالله نوری به این واقعیت که تا اواسط دهه‌ی پنجاه هم کسی فکر نمی‌کرد که شاه سقوط کند، می‌تواند نشان از شفافیت مواضع و ادبیاتی داشته باشد که در صحنه‌ی سیاست‌ورزی 30 سال گذشته کم نظیر محسوب می‌شود.

بحران اقتصادی

مهم‌ترین عاملی که می‌تواند در این میانه مورد ارزیابی قرار گیرد، آن است که دیگر، چشم‌انداز درخشانی از درآمدهای سرشار برای رییس دولت آتی متصور نیست و همین واقعیت می‌تواند حقیقت دولت پیش. رو و ماهیت وعده‌های آقای احمدی‌نژاد را بیش از پیش برای مردم روشن سازد. توقیف محموله‌ی قاچاق طلای بیست تنی در ترکیه که شایعات دوران پیش از انتخابات مبنی بر تمایل دولت نهم به دستیابی به طلاهای بانک مرکزی را تقویت می‌کند، نشان از نیاز شدید دولت به درآمدها و منابع مالی بی‌پایان دارد تا بتواند به مدد تداوم سیاست گداپروزی و بخشش‌های فاقد مجوز قانونی، بحران مشروعیت خویش را کاهش و در حدودی مهار کند. اما به نظر می‌رسد که بحران اقتصادی ایران که بیش از آن که تحت تأثیر اقتصاد جهانی باشد، ناشی از بی‌خردی مسوولان و فقدان مدیریت علمی است، امکان برخورداری مسوولان دولت دهم از چنین پشتوانه‌ای را غیرممکن و با دشواری روبرو ساخته است. به عنوان مثال، گروه صنعتی عظیمی مانند ایران خودرو که محصولات خود را به دو برابر قیمت جهانی به فروش می‌رساند و همواره از بالا بودن سطح تقاضا نسبت به عرضه برخوردار بوده است و با این حال، انگیزه‌ی معرض ورشکستگی قرار گرفته است و پیامدهایی که رکود صنعتی و اقتصادی در ایران ایجاد می‌کند از یک سو، حکایت از تضعیف توان دولت در خرید حامیان وابسته به منافع مالی و مادی دارد و از سوی دیگر، نشان‌گر اوچگیری اعتراضات بنده‌ی اجتماع و پیوستن فراگیر محرومان جامعه به جنبش سبز ایران می‌باشد.

نسداد مطلق. مطلق‌نگری

انتصاب آقای اسفندیار رحیم مشایی به سمت معاون اولی به رغم مشکلات سابق ایشان با مراجع تقلید و اصرار رییس دولت نهم در تحمیل نامبرده به حاکمیت و حتی بی‌توجهی به نامه و اعتراض مقام رهبری و در نهایت نیز سپردن پست رییس دفتری که اگرچه از عنوان معاونت برخوردار نیست اما به جهت حساسیت، از موقعیتی ویژه‌تر از آن برخوردار است، بی‌تردید نمی‌تواند از سر ناآگاهی و یا خودسری و لجابت صرف صورت پذیرفته باشد و بلکه نشان از شروع فاز نوین از تحولات آقای احمدی‌نژاد و تمایل ایشان در به دستگیری مطلق عنان امور دارد. صحت این فرضیه آن‌گاه بیشتر اثبات می‌شود که در یک اقدام غیرمترقبه وزیر اطلاعات که تنها وزیر است که قانوناً با نظر و تأیید رهبری برای تصدی این شغل باید همراه باشد و به رغم خدمت‌های آقای اژده‌ای به دولت نهم ارایه داده است، به نحوی تحقیرآمیز از کابینه‌ای که تنها هشت روز از عمر آن باقی است، اخراج می‌شود و آقای احمدی‌نژاد بدین وسیله ابایی ندارد از آن که نشان دهد خواستار آن است که سکان دستگاه امنیتی را شخصاً به عهده گیرد و در این راستا حتی منویات رهبری را نیز نادیده می‌انگارد. صرف‌نظر از آن که چرا احمدی‌نژاد حاضر است برای فردی مانند مشایی که شهرتش از باب طرح دوستی با ملت اسرائیل فراهم آمده است تا این حد هزینه دهد، به این نکته باید توجه داشت که دایره‌ی کسانی که حاضرند با ایشان همکاری کنند تا چه حد محدود و کیفیت این همکاری تا چه پایه تنزل یافته است. از سوی دیگر باید علایت داشت که رییس دولت نهم در چهار سال گذشته، افزون بر عرصه‌ی سیاست و امنیت به نحوی بسیار آشکار در حوزه‌ی اقتصادی نیز به ایجاد یک بخش اقتصادی خاص کمر همت بسته است و همین تکرورهای منجر به رویگردانی بسیاری از متحدان سابق ایشان شده است. تعویض‌های مکرر رییس بانک مرکزی، وزارتخانه‌های اقتصادی و حتی عدم تحمل شخصیت‌هایی مانند پورمحمدی، اژده‌ای و صفار هرندی می‌تواند قرینه‌ای متفن جهت اثبات این ادعا تلقی شود که آقای احمدی‌نژاد، از هیچ منطق و عرفی تبعیت نمی‌کند و حتی ملاحظه‌ی بالاترین مقام کشور را نیز ضروری نمی‌داند. بکارگیری عبارت خس و خاشاک و دستور کشتار معترضان به انتخابات دهم می‌تواند موبد این روحیه و مشی باشد، اما پرسش اساسی آن است که چنین فردی تا چه حد می‌تواند دیگران و ساختار حقیقی قدرت را نفی کند و ارادهمرگرایانه رو به سوی تغییراتی داشته باشد که با منافع ملی و واقعیات ساختار سی‌ساله‌ی حاکمیت در تعارض است؟ به نظر می‌رسد که آقای مشایی، چشم اسفندیار دولت دهم و نماد مدیریت احمدی‌نژادی محسوب می‌شود. این سیزده دلیل که نشان از آن دارد وقتی پای حقوق و حاکمیت ملت در میان باشد، حتی عدد سیزده نحس نیست و صد و سی دلیل و هزار و سیصد دلیل دیگر، همه و همه حاکمیت از چشم‌انداز روشنی دارد که پیش روی جنبش سبز ایران قابل مشاهده است. امروز برای نخستین بار است که دموکراسی به مثابه‌ی خواستی فراگیر در جامعه‌ی ایران مطرح شده و حتی مخالفان دموکراسی نیز متقاعد به پذیرش ضرورت آن شده‌اند و از سوی دیگر، دولت تمامیت‌خواه نیز به جهت محدودیت‌های مادی و فقدان حمایت و حتی محکومیت داخلی و جهانی، نهایتاً، گزیری از تجدیدنظر بنیادین در روش‌ها و مواضع خویش نخواهد داشت و البته به همین میزان، البته به همین میزان وجود دارند که چنانچه راهبران و منادیان جنبش اصلاحی ایران را به آن عنایت نداشته باشند، ممکن است آینده‌ای تلخ و یاس‌آور را رقم بزنند. نباید از نظر دور داشت که آینده‌ی روشن و توسعه‌ی پایدار هم‌جانبه‌ی جز با دستیابی به شیوه‌های درست مبارزه و تثبیت به روش‌ها و سازوکارهایی که اعتماد و امیدواری عمومی را تداوم بخشد و وحدت تمامی نیروهای سیاسی ایران پیرامون حاکمیت قانون، دموکراسی و حقوق بشر میسر نخواهد آمد. امید است که در پرتو این وحدت آگاهانه، برای جنبشی که از مشروطیت آغاز شد و در نهضت ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی و خرداد 1376 تداوم یافت، این‌بار فرجامی خوش و پایدار پدید آید.



در کوچه پس کوچه های سبز



قرار برای تحلیف

چند ساعتی از نیمه شب گذشته، پشت چراغ قرمز. توی ماشین ضبط داره می خونه: کوهها لاله زارن؛ لاله ها بیدارن.... ماشینه کنارم وای میاسته. صدای ضبط اون اینه: نه خارم نه خاشاک... صدای ضبط را کم می کنه، دست تکون می ده و می گه: شماره بدم؟ فردا بریم بهارستان برای تحلیف؟
vrbz2@yahoo.com

شاه و سلطان



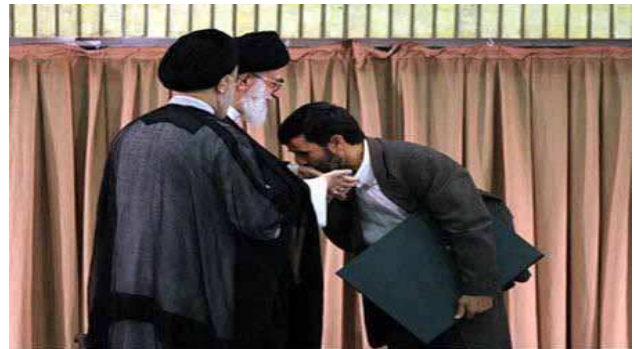
پیپ استالین

هیاتی از گرجستان برای ملاقات با استالین به مسکو آمده بودند. پس از جلسه استالین متوجه شد که پیپش گم شده است و از آن رییس "کا.گ.ب" خواست تا ببیند آیا کسی از هیات گرجستانی پیپ او را برداشته است یا نه؟

پس از چند ساعت استالین پیپش را در کشوی میز پیدا کرد و رییس "کا.گ.ب" گفت که هیات گرجی را آزاد کند.

رییس "کا.گ.ب" جواب داد: "متأسفم رفیق، تقریباً نصف هیات اقرار کرده اند که پیپ را برداشته اند و تعدادی هم موقع بازجویی مرده اند!"
mercede.hashemi@gmail.com

بدون شرح ...





در کوچه پس کوچه های سبز

